فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار

مولف: عباسعلی اختری

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار

نویسنده:

عباس علی اختری

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار ----- ۹
مشخصات کتاب ----- ۹
مقدمه ----- ۹
عاشورا، نهضتی متفاوت ----- ۹
امام زمان(عج) بنیان‌گذار جامعه آرمانی ----- ۹
مسئولیت‌پذیری در تحقق جامعه موعود ----- ۹
امکان همراهی با اهل بیت (ع) در همهٔ زمان‌ها ----- ۱۰
تعریف جامعه موعود ----- ۱۰
جنگ با امام زمان(عج) انگیزه اصلی صهیونیست‌ها برای حضور در خاورمیانه ----- ۱۰
تلاش برای تحقق جامعه موعود، بزرگ‌ترین عبادت است ----- ۱۱
تأثیرشرایط خاص هر زمان در نوع مسئولیت نسبت به امر ظهور ----- ۱۱
رشد فرهنگ تشیع، مقدمه ظهور ----- ۱۱
حکومت بر محور ولی فقیه، دورنمایی از حکومت امام زمان(عج) ----- ۱۲
نهضت عاشورا، گامی بزرگ به سمت تحقق ظهور ----- ۱۲
تولّی و تبرّی، دو بال برای رسیدن به نقطه موعود ----- ۱۳
لزوم ترسیم جامعه عصر ظهور و حرکت بر طبق آن ----- ۱۳
اذن دخول به حرم ائمه(ع) ----- ۱۳
فضیلت گریه بر سیدالشهدا(ع) ----- ۱۴
خورشید در خون غلطیده ----- ۱۴
نفاق ؛ دومین علت رویارویی در کربلا ----- ۱۴
مقدمه ----- ۱۴
نگرانی پیامبر از منافقین ----- ۱۵

ویژگی منافقین مقابل پیامبر ----- ۱۵
نفاق عبدالله ابن ابی ----- ۱۵
نفاق عمرسعد و یزیدیان ----- ۱۶
سوء برداشت منافقین از کلمه اصلاحات ----- ۱۶
معنای واقعی اصلاحات ----- ۱۷
علامت¬های نفاق ----- ۱۷
رسول خدا فرمود: سه چیز اگر در کسی وجود داشته باشد، منافق است ----- ۱۷
اشاره ----- ۱۷
خلف وعده ----- ۱۷
اشاره ----- ۱۷
انواع عهد و پیمان¬¬ها ----- ۱۸
داستان‌ها و شواهدی دربارهٔ عهد و پیمان ----- ۱۸
خیانت در امانت ----- ۱۹
اشاره ----- ۱۹
ناهمخوانی سخن با عمل ----- ۲۰
خلاصه بحث ----- ۲۰
دلایل وقوع حادثه کربلا ----- ۲۰
مقدمه ----- ۲۰
اهمیت ریشه‌یابی حوادث تاریخی ----- ۲۱
دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین علیه السلام ----- ۲۲
ولایت‌ستیزی ----- ۲۲
اشاره ----- ۲۲
اهمیت زیارت جامعه ----- ۲۲
غفلت؛ عامل سقوط انسان ----- ۲۲

ولایت‌ستیزی منصور دوانیقی ۲۳
دین‌ستیزی ۲۴
اشاره ۲۴
معنای دین‌ستیزی ۲۴
سیره اهل‌بیت در برابر مصیبت‌ها ۲۴
نتیجه دین‌ستیزی؛ شکستن زشتی گناه ۲۴
فتنه‌های بعد از رحلت رسول الله ۲۵
دنیای ممدوح و مذموم ۲۵
سومین علت رویارویی در کربلا ؛ پیروی از شیطان ۲۶
مقدمه ۲۶
هشدار قرآن پیرامون شیطان ۲۶
گفتگوی شیطان با حضرت یحیی(ع) ۲۶
ملاقات شیطان با حضرت نوح(ع) ۲۷
خطاهای شیطان در درگاه الهی ۲۷
معنای هدایت متقین توسط قرآن ۲۷
کینه و عدم ترحم، حربه شیطان ۲۸
سومین گام شیطان، فرصت‌سوزی ۲۸
طرماح بن حکم ۲۸
قدرت تغییر منش در جوان ۲۹
امیدبخش‌ترین آیه قرآن ۲۹
اهمیت نماز در جلوگیری از ارتکاب گناه ۳۰
جبران فرصت‌سوزی‌ها ۳۰
چگونگی جبران گناه‌های مختلف ۳۰
راه سرعت گرفتن به سوی بهشت ۳۱

راه‌های مختلف انفاق ----- ۳۱
بالاترین اثر کظم غیظ ----- ۳۱
سلیمان صرد خزاعی ----- ۳۱
مسلمانی نخیرق یهودی ----- ۳۲
مسلمان شدن راهب مسیحی ----- ۳۲
فرصت یابی ابوالحتوف و سعد در کربلا ----- ۳۲
خلاصه بحث ----- ۳۲
روضه قاسم بن الحسن ----- ۳۳
درباره مرکز ----- ۳۳

فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار

مشخصات کتاب

مؤلف: عباسعلی اختری

ناشر : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مقدمه

فرهنگ عاشورا و فرهنگ انتظار

در این گفتار دربارهٔ ارتباط بین تعلق خاطر ما به وجود مقدس امام زمان(عج) و تعلق باطنی ما به وجود مقدس سیدالشهدا(ع) و از سوی دیگر، رسالت ما در قبال این دو دلبستگی، سخن می گوییم.

عاشورا، نهضتی متفاوت

به شکل‌های مختلفی می‌توان عاشورا و فرهنگ شهادت را بررسی کرد. گاهی موضوع به شکلی است که رسالتی بر دوش ما نمی گذارد. اگر دربارهٔ شکست‌ها و پیروزی‌هایی که در تاریخ اتفاق افتاده‌است، بحث کنیم، بسیاری از این شکست‌ها و پیروزی‌ها برای انسان مومن که دریچه‌های غیب به رویش بازشده، رسالتی نمی‌آورد. مثلاً جنگ‌های نژادی، جنگ‌های اول و دوم جهانی که بیش از چهل میلیون کشته داشت، برای یک مومن دغدغه و انگیزه‌ای ایجاد نمی کند. این گونه نیست که او در یک طرف معادله بایستد و به نفع یا ضرر گروهی موضع بگیرد؛ چون انگیزه هیچ‌یک از دو طرف، ارزش این را ندارد که خون مومنی در این میان ریخته شود.

آیا حادثه عاشورا هم این گونه بوده است؟ آیا این حادثه را باید قبیله‌ای یا قومی دانست؟ آیا عاشورا گذشته و فقط برای تاریخ‌نگاری باید این جنگ را تحلیل کنیم یا جنگی است که در ما انگیزه ایجاد می کند؟ به گونه‌ای که احساس می کنیم باید یک طرف میدان بایستیم. بعد از عاشورا موضع گیری‌ها کاملاً شفاف است. یا در جبهه سیدالشهدا(ع) هستیم یا در جبهه مقابل و ما باید تلاش کنیم در جبهه سید الشهدا(ع) باشیم. این نوع نگاه به عاشورا با نگاه یک مورخ غیرشیعی تفاوت دارد. براساس نگاه ما در یک سوی این جنگ، کسی ایستاده است که امام تاریخ است، او امام مصعوم است که با این جنگ، تاریخ را تغییر می‌دهد.

امام زمان(عج) بنیان‌گذار جامعه آرمانی

دربارهٔ ظهور هم بحث این گونه است. آینده‌نگری پدیده‌ای است که از آغاز با انسان بوده است. براساس همین اندیشه، آرمان مدینه‌های فاضله و جامعه‌های آرمانی را ترسیم می کرده‌اند. بی‌شک دربارهٔ مدینه فاضله فارابی و جامعه موعودی که افرادی همچون افلاطون وعده داده‌اند، شنیده‌اید. باید دانست مشیت خدای متعال این نبوده که موازی با دستگاه ولایت نبی اکرم (ص) دست‌هایی هم برای ابلیس خلق کند؛ بلکه خلقت دستگاه ابلیس، خلقتی تبعی است و در همین دنیا به پایان می‌رسد. دوران تحقق ولایت نبی اکرم و ظهور ولایت حضرت در همین دنیا فرا می‌رسد. این بشارت انبیا و اولیا است. طبیعتا دیگران هم از این دعوت استفاده کردند و جامعه‌های موعود دیگری را ترسیم نمودند.

مسئولیت‌پذیری در تحقق جامعه موعود

حرکت جهان به سمت جامعه موعود را می‌توان به گونه‌ای ترسیم کرد که بار رسالتی برای ما ایجاد نکند و تنها روحیه امید را در ما زنده نگه دارد؛ امید به رسیدن روزی که کلمه حق ظاهر می شود و بشر بر محور ولی خدا، پروردگار را عبادت می کند.
ممکن است براساس بعضی از اندیشه‌های مادی که حرکت عالم را حرکتی غیراختیاری و جبری می‌دانند، معتقد شویم که تاریخ بشریت به سمت یک جامعه موعود حرکت می کند و این حرکت هم جبری است و اراده انسان در شکل گیری آن حضور ندارد. به تعبیری، اصلا انسان صاحب اراده نیست. این نگاه به آینده، مسئولیت‌آفرین نیست. حرکتِ ما باید به سمت خدای متعال باشد و در تحقق آن جامعه موعود مشارکت کنیم. به تعبیر دیگر، مهم‌ترین عبادت ما این است که در این عبادت تاریخی حضور پیدا کنیم که این گونه در عبادت همه تاریخ شریکیم.

امکان همراهی با اهل بیت (ع) در همهٔ زمان‌ها

در نهج البلاغه می‌خوانیم که امیرالمومنین(ع) در پاسخ آن کسی که گفت: ای کاش برادرم می‌بود و پیروزی شما را در جنگ جمل بر دشمنانتان می‌دید. فرمودند: «أهَوَی أَخِیکَ مَعَنَا»؛ آیا دل برادر تو با ما بود؟ مرد پاسخ داد: بله یا امیرالمومنین. او دوست می‌داشت در کنار شما باشد. در کنار شما شمشیر بزند و شما را یاری کند. حضرت فرمود: او با ماست. انسان‌هایی با ما هستند که هنوز به دنیا نیامده‌اند. آنان چون دلشان با ماست و از پیروزی ما خوشحال می‌شوند، در این عبادت عظیم تاریخی شریکند.
پس ما می‌توانیم خودمان را وقف جامعه موعود کنیم. از سوی دیگر، اگر ما نقش خودمان را در هر دوره تاریخ ایفا کردیم، پس از آنکه دوران ظلمانی تاریخ به پایان رسید، در عصر ظهور می‌توانیم به این دنیا بازگردیم و در دوره ظهور ولایت ولی الله، نقش خودمان را در عبادت خدای متعال در بهره‌مندی از ولایت حضرت ایفا کنیم.

تعریف جامعه موعود

جامعه موعود چیست؟ چه خصوصیاتی دارد و معنی منتظربودن نسبت به آن جامعه چیست؟ اکنون در نقطهٔ مقابل فرهنگ انبیا، دستگاه‌های مادی قرار دارند و تلاش می کنند با تبلیغات فراوان، سخنان و برنامه‌های انبیا را تنها یک خیال‌پردازی جلوه دهند؛ تخیلی که امکان تحقق ندارد و اگر هم تحقق پیدا کند، شکل مطلوبی نخواهد داشت. به تعبیر آنها این جامعه، جامعه‌ای تمامیت‌خواه است که در آن برای عقلانیت اجتماعی بشر، سهمی وجود ندارد. از نگاه آنها، تنها لیبرال دموکراسی می‌تواند بشر را به آرمان‌های خود برساند. آنها ایدئولوژی دموکراسی را تبیین کردند و سپس چشم‌اندازهای این جامعه را برشمردند و می کوشند قدم به قدم جامعهٔ جهانی را به سمت آن چشم‌انداز خود حرکت دهند و در این مسیر، اسلام و مکتب تشیع را رقیب جدی خود می‌دانند. در مکتب‌های الهی مانند مسیحیت و کلیمی، در دعوت‌های حضرت ابراهیم(ع) و حتی حضرت نوح(ع)، آثار توجه به آن جامعه موعود به چشم می‌خورد؛ ولی در مکتب تشیع، این جامعه به صورت شفاف تبیین شده است.

جنگ با امام زمان(عج) انگیزه اصلی صهیونیست‌ها برای حضور در خاورمیانه

اکنون ده‌ها مرکز در غرب، به‌ویژه در آمریکا که به صهیونیست‌ها وابسته‌اند، بر روی فرهنگ مهدویت مطالعه می کنند. بودجه سالانه بعضی از آنها بالای میلیارد دلار است. بسیاری از اهل نظر و صاحبان اندیشه معتقدند، انگیزهٔ اصلی این لشکرکشی نظامی، رویارویی با جریانی است که در حال رخ‌دادن است. مسائلی مانند نفت، منابع انرژی و تغییر فرهنگ در خاورمیانه در درجه دوم هستند. مسئلهٔ اصلی درگیری دستگاه ابلیس با وجود مقدس امام زمان(عج) است که به صورت یک جنگ نظامی تمام عیار ظاهر

شده‌است. آنها نیرو پرورش می‌دهند و در این مسیر برنامه‌ریزی می کنند.

تلاش برای تحقق جامعه موعود، بزرگ‌ترین عبادت است

در روایـات آمـده است که از انبیـای اولوالعزم نسبت به ولایـت امـام عصـر(عـج) میثاق گرفته شـده‌است . واژه اولواالعزم به معنی صاحبان عزم به این سبب است که بار این رسالت، بر دوشـشان گذاشـته شده است. آنها در پذیرش ولایت امام عصـر(عج) کمترین درنگی نکردند. در تفسیر آیهٔ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً می‌خوانیم که حضرت آدم(ع) به دلایلی نتوانسته همچون حضرت‌ابراهیم(ع) این بـار را بردارد؛ بنـابراین، اولوالعزم نشـده است. جـامعه موعود بـا مشـارکت همه مؤمنان ساخته می‌شود و بزرگ‌ترین عبادت مومنین، مشارکت در تحقق آن است.

انبیای اولوالعزم و جانشـینان آنان از آغاز به این جامعه توجه داشـتند و هوشـیارانه امت خود را در مسـیر ولایت امام زمان(عـج) قرار دادنـد و بار این ولایت را در زنـدگی خودشان به دوش کشـیدند. اکنون برماست که فرهنگ مهدویت را به گونه‌ای شـفاف ترسـیم کنیم و بار مسئولیتی را که ولایت و انتظار بر دوش ما نهاده، درک نماییم.

تأثیرشرایط خاص هر زمان در نوع مسئولیت نسبت به امر ظهور

وظیفهٔ مـا به عنوان یـک شیعه، در تحقق ولاـیت ولی الله و اقـامه امر ولاـیت آنهـا چه در بـاطن خودمـان و چه در حیـات اجتماعی، متناسب با مراحل تاریـخ، متفاوت است. این‌گونه نیست که همـهٔ انسان‌ها در همه دوره‌ها، یک عمل را انجام دهند. باید دید حرکت عصر ظهور در چه مرحله‌ای است و باید رسالتمان را متناسب با همان مرحله تعریف کنیم.

بی شک شـنیده‌اید که ائمه معصومین (ع) سـفارش کرده اند که دور هم بنشینید و به دیدار هم بروید، به ملاقات همدیگر بروید که این احیای امر ماست. امر ما و ولایت ما با دیدار شما شیعیان و گفتگوهای شما احیا می‌شود. در روایتی دیگر می‌خوانیم: شما شیعیان دور هم بنشینید و احادیث ما را نقل و منتشر کنید که این احیای امر ماست.

زنده نگه‌داشتن امر خدا در نفس و باطن انسان و در جامعه، مراحلی را باید طی کند. مثلاً اگر بخواهید برای مردم خانه بسازید، ابتدا مکان آن را انتخاب می کنید، بعد بودجه‌اش را مشخص می کنید، سپس کار آغاز می‌شود.

رشد فرهنگ تشیع، مقدمه ظهور

حرکت ما به سـمت جامعهٔ موعود، یک حرکت تدریجی است که بر محور ولایت انبیا، اوصـیا و ائمه معصومین (ع) و از آغاز غیبت نیز بر محور ولایت امام عصـر(عج) شکل گرفته‌است. البته وظیفهٔ شیعه در دوره‌های گوناگون فرق کرده‌است. این‌گونه نیست که در همـهٔ دوره‌هـا مـا یک وظیفه داشـته باشـیم. در این دوره خـدای متعال به ما حکومت شـیعی عطا کرده‌است. گاهی تعـداد شـیعیان از انگشـتان دست تجاوز نمی‌کرد. ارْتَـدَّ النَّاسُ بَعْـدَ النَّبِیِّ إِلَّا ثَلَاثَـةَ نَفَرٍ ؛ جز سه چهار نفر برای امیر المومنین(ع) باقی نماند؛ یعنی جامعه تشیع در آن دوره چهار نفره بودنـد. رسالت آن دوره با اکنون متفاوت است. ائمه معصومین (ع) گام به گام شـیعه را جلو آوردند و فرهنگ شیعه را گسترش دادند؛ البته امکانات فرهنگی، مانند اکنون نبوده است.

وجود مقـدس امـام رضا(ع) یک نقطه جغرافیایی پیـدا کردنـد که این نقطه بسـیار مهم است. این نشان می‌دهـد که امت یک کانون جغرافیایی می‌خواهـد، بعـد هم امامزاده‌های جلیل‌القدر مانند فاطمه معصومه به این منطقه آمدنـد. تـا این‌که کم‌کم یـک حکومت دینی شیعی و یک پادشاهی شیعی به وجود آمد.

حکومت بر محور ولی فقیه، دورنمایی از حکومت امام زمان(عج)

به لطف خدا شیعه به مرزی از بلوغ رسید که دیگر به پادشاهی قانع نبود و حکومت دینی بر محور نایب امام عصر(عج) را می‌خواست که همان حکومت بر محور ولایت ولی‌فقیه است. اکنون، در این دوره هستیم. اگر ما سی سال قبل؛ مثل اصحاب کهف خوابیده بودیم و اکنون بیدار می‌شدیم، این جامعه برای ما غیر قابل تصور بود. اگر ما بخواهیم چشم‌انداز خودمان را عصر ظهور قرار بدهیم، رسالتی که روی دوش ما می‌آید، چیست؟

زمانی باید دور هم می‌نشستیم و احادیث ائمه(ع) را می‌خواندیم. تلاش بسیاری برای جمع‌آوری این احادیث شده است. فرهنگ شیعی جامعه بر محور این احادیث شکل گرفته‌است. ما می‌پنداریم همه شیعیان مانند ما فکر می‌کردند، این گمان درست نیست. این پیشرفت محصول بیش از هزارسال کار است. اکنون باید بدانیم چشم‌انداز ما برای ترسیم حکومت برای وحدت اجتماعی، برای مشارکت در عبادت، برای بندگی اجتماعی چیست؟

دشمن دیگر به صورت فردی کار نمی‌کند. اگر می‌گوید ما جامعه موعود داریم، به سمت یک جامعه جهانی جهت‌گیری می‌کند. دشمن تمام جهان را برای رسیدن به هدف خود؛ یعنی یک جامعهٔ جهانی مادی سامان می‌دهد. اگر هدف، حرکت به سمت عصر ظهور است، باید با این دشمن و رقیبی که در مقابل ماست، مبارزه کنیم. آنها می‌گویند: جنگ؛ جنگِ دو تمدن است که هر دو ادعای جهانی‌سازی دارند. حالا رسالت ما در قبال آن چیست؟

اکنون وقت یک حرکت جمعی است. امروز باید برنامهٔ مدون دنیای اسلام و جهان تشیع را در مقابه با برنامه دشمن برای حرکت به سمت ظهور ترسیم کنیم. باید دانست که حرکت به سمت ظهور، به سرمایهٔ بسیار عظیم نیاز دارد. اولین گام، زمانی است که به دینِ حداکثری معتقد شدیم و باور کردیم باید به سمت جامعه‌ای حرکت کنیم که حکومت دینی در آن محقق می‌شود. همان‌گونه که امام و مقام معظم رهبری فرمودند: اگر به این سمت حرکت کردیم، بی‌درنگ باید بپذیریم که دیگر نمی‌توان با شرق و غرب کنار آمد. از وقتی دشمن احساس کرد که شما به سمت یک تمدن حرکت می‌کنید، با شما کنار نمی‌آید.

بنابراین، آماده‌سازی جامعهٔ شیعه و جامعهٔ جهانی برای عصر ظهور، تحمل سختی‌هایی را نیز در پی دارد. یعنی در اولین قدم، درگیری با دشمن اتفاق می‌افتد، دشمنی که نه با نژاد ما؛ بلکه با عقیدهٔ ما مخالف است.

نهضت عاشورا، گامی بزرگ به سمت تحقق ظهور

برای اینکه بتوانیم در مسیر تحقق ظهور، روحیهٔ فداکاری، گذشت، سرمایه‌گذاری و شهادت‌طلبی را زنده کنیم، بی‌تردید باید در اندیشهٔ زنده نگه‌داشتن فرهنگ عاشورا باشیم. در واقع عاشورا هم یک گام بزرگ به سمت زمان ظهور است. آشکارترین نقطهٔ درگیری نبی‌اکرم با دستگاه ابلیس و فراعنه تاریخ، در عاشوراست. در آنجا فرهنگ شهادت محقق شد. از این دیدگاه اگر به عاشورا بنگریم، عاشورا و کار سیدالشهدا(ع) مهم‌ترین گامی است که در دستگاه نبی اکرم به سمت عصر ظهور برداشته شده است. بی‌تردید زنده نگه‌داشتن آن فرهنگ، تاثیری شگرف در مسیر ظهور دارد. باید دید عاشورا چه فرهنگی را ایجاد کرده‌است؟

برای اینکه به سمت عصر ظهور حرکت کنیم، باید ببینیم فرهنگ عاشورا را چگونه در جامعه زنده نماییم؟ مفهوم شهادت چیست؟ چرا شهادت برای شیعه لازم است؟ این ضرورت، هم اکنون هم زنده است و اقتضا می‌کند که جامعهٔ شیعه در آماده‌باش کامل به سر ببرد. نقش عاشورا در تحقق جامعه موعود انبیا و اولیا چیست؟

جامعهٔ موعود، جامعه‌ای است که بشر در آن پاک می‌شود، به عبادت خدا می‌رسد و ولایت ولی‌الله را درک می‌کنند. حقایق و معارف ربانی، حقایق ولایت و اسرار ولایت افشا می‌شوند. بیست و پنج حرف از بیست و هفت حرف علم در آن دوره آشکار

می‌شود، همه، اهل اسرار و اهل شهود می‌شوند.

تولّی و تبرّی، دو بال برای رسیدن به نقطه موعود

ما چه بخواهیم و نخواهیم برای زنده نگه‌داشتن فرهنگ عاشورا، وظیفه‌ای را روی دوش ما گذاشته‌اند. آیا بدون شهادت‌طلبی و بدون آمادگی برای فداکاری، رسیدن به آن مقام ممکن است. شهادت، یک سکه دو روست؛ یک روی سکه، فداکاری همه جانبه، برای تحقق وعده با محبوب است. شهید، آن کسی است که عهدی با خدای خودش دارد. روی دوم سکه این است که غیر از تولّی و ابراز محبت به خدای متعال و اولیای الهی، برائت و موضع‌گیری نسبت به دستگاه دشمن هم در شهادت وجود دارد. آیا بدون این دو امر، رسیدن به آن نقطهٔ موعود و مطلوب ممکن است.

لزوم ترسیم جامعه عصر ظهور و حرکت بر طبق آن

در این مسیر، نگاه ما به امامت و ولایت اولیای معصوم و نقش این ولایت در رهبری بشر و تحقق عبادت، باید ترسیم شود. جامعهٔ موعودی که ما می‌خواهیم به سمت آن حرکت کنیم، چه جامعه‌ای است؟ آیا جامعه‌ای است که در آن رفاه و امنیت مادی وجود دارد؟ آیا جامعه‌ای است که در آن بهره‌وری از دنیا توسعه پیدا می‌کند؟

پس اصل ولایت و پایان تاریخ که جریان ولایت ولی‌الله هست، باید ترسیم شود. بعد از این ترسیم، حرکت به سمت آن نقطهٔ موعود و تحقق عاشورا در آن نقطه خاص باید تبیین شود، سپس از رسالتی که ما در قبال عاشورا و عصر ظهور داریم، سخن به میان می‌آید. اکنون که در ایام عزاداری امام حسین(ع) به سر می‌بریم، باید گفت هیچ چیز به اندازهٔ گریه بر سیدالشهدا(ع) و توجه به مصیبت حضرت در تهذیب نفوس و آمادگی نفوس برای درک عصر ظهور تاثیرگذار نیست. هدف ائمه معصومین (ع) هم از دعوت شیعه به احیای امر عزاداری، آماده‌شدن جهان برای پذیرش خلافت الهی و اعتلای کلمهٔ توحید است که روایت‌های گوناگونی هم در این زمینه وجود دارد.

ابن قولویه در کامل‌الزیارات این روایات را بسیار زیبا جمع‌آوری کرده‌است. صدوق نقل می‌کند: ریان بن شبیب نقل کرده که در روز اول محرم محضر امام‌رضا(ع) رسیدم، حضرت فرمودند: اهل جاهلیت هم حرمت ماه محرم را نگه‌می‌داشتند؛ ولی این امت حرمت ماه محرم را شکستند و در این ماه اهل‌بیت پیامبر را به شهادت رساندند و نوامیس حضرت را به اسارت بردند. بعد حضرت فرمودند: «إِنْ کُنْتَ بَاکِیاً لِشَیْ‌ءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ» اگر برای چیزی می‌خواهی گریه کنی، فقط برای امام حسین(ع) گریه کن. بعد فرمودند: «فَإِنَّهُ ذُبِحَ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ».

در روایت دیگری فرمودند : اگر در روزی نام امام‌حسین(ع) در محضر امام‌صادق(ع) برده می‌شد، دیگر در آن روز کسی لبخند بر لبان امام‌صادق(ع) نمی‌دید، چه محرم چه غیر محرم.

در روایت نورانی دیگری امام‌رضا(ع) فرمود: وقتی محرم می‌رسید، کسی لبخند بر لبان پدر من نمی‌دید، تا روز عاشورا که روز عزای پدر من بود.

اذن دخول به حرم ائمه(ع)

«السَّلَامُ عَلَیْکَ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ» در زیارت عاشورا رسم بسیار خوبی را بنا گذاشتند و از حضرت فاطمه برای عزاداری سیدالشهدا(ع) اجازه می‌گرفتند. وقتی زیارت می‌رویم، به ما می‌گویند، اجازه بگیرید و وارد حرم بشوید. از چه کسی اجازه بگیریم؟ از خدا، رسول خدا، ائمه‌معصومین (ع) و ملائک مقرب؛ چون می‌خواهیم وارد محیط ولایت بشویم. همهٔ آن کسانی

که به نحوی حق دارنـد، برای ورود به این محیط بایـد اجازه بدهند؛ معنای اذن دخول همین است. انسان باید بتواند به محیط ولایت ولی‌الله، راه پیدا کند؛ از محیط ظاهریش تا محیط باطنیش؛ معنای این حرف غیر از این نیست، باید به انسان اجازه بدهند تا بتواند در عزاخانه امام حسین بنشیند و عزاداری کند.

ابوهارون‌مکفوف می‌گوید: محضـر امام صادق(ع) رسـیدم. حضرت فرمودند: در مصیبت سیدالشهدا(ع) شعر بخوان. اشعاری را انشا کردم. حضـرت گریسـتند و اهل منزل هم، صدای ناله و ضـجه اهل منزل بلند شد. بعد حضـرت به من فرمودند: ابوهارون، ملائکه‌ای که در اینجا می‌گریستند و من می‌دیدم، بیش از انسان‌هایی بودند که گریستند، آنها شدیدتر گریه می‌کردند.

در روایات می‌خوانیم؛ چهار هزار ملک برای یاری امام حسـین(ع) آمدنـد. وقتی رسـیدند که کار عاشورا به پایان رسیده بود و آنها دیگر موفق نشدند حضرت را یاری کنند. اجازه گرفتند، ماندند در گرد حرم حضرت. کنار قبر مطهر حضرت و صبح و شب مشغول عزاداری برای حضرتند.

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

عزاداری امام حسـین(ع) منوط به اذن خـدای متعال، اولیای معصوم و امام‌زمان (عـج) است که به ما اجازه ورود به آن ساحت باطنی را بدهند تا بتوانیم حلقهٔ عزاداری امام‌زمان (عج) را درک کنیم و صدای ناله حضـرت را بشـنویم که هر گوشـی صدای نالهٔ حضرت را بشنود، دیگر آرام از او گرفته می‌شود: فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَأَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً حَسْرَةً لَیْکَ .

فضیلت گریه بر سیدالشهدا(ع)

عزاداری برای امـام حسـین(ع) جزء بزرگترین عبـادات است، گریه بر امام‌حسـین(ع) شـعله‌های جهنم را خـاموش می‌کنـد، انسـان را دوباره به محیط عبادت برمی‌گرداند.

خورشید در خون غلطیده

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِکَ عَلَیْکُمْ مِنِّی سَلَامُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِکُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ عَلَی الشَّیْبِ الْخَضِیبِ السَّلَامُ عَلَی الْخَدِّالتَّرِیبِ

چه کسی باورش می‌شد ای عزیز رسول خدا که گونه‌های تو به خاك مالیده‌شود. السَّلَامُ عَلَی الْبَدَنِ السَّلِیبِ السَّلَامُ عَلَی الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِیبِ عزیز فاطمه، سلام ما بر قطعه قطعه بدن تو. سلام ما بر آن بدنی که لباس‌هایش را به غارت بردند. تمام مصیبت سیدالشهدا و مظلومیتش در همین بـدن قطعه قطعه و عریـان حضـرت نمودار بوده‌است. بنـابراین بی‌بی عـالم وقـتی به گودی قتلگـاه آمـد، ابتـدا دست‌هایش را زیر این بدن برد، خدایا این قربانی را از آل رسول بپذیر، سـپس رو کرد به رسول خدا و ذکر مصیبت کرد. راوی می گوید، دوست و دشمن گریه می‌کرد. همه مصیبت بی‌بی در همین چند جمله خلاصه می‌شود: وامحمّداه صلّی علیك ملیك السماء، هـذا حسـینٌ بالعراء! مرمَّلٌ بالـدماء! یا رسول‌الله ببین همه بدنش آغشـته به خون شده. مقطّع الأعضاء! وبناتک سـبایا! یا رسول‌الله یک طرف این بـدن حسـین توست که قطعه قطعه روی زمین افتـاده. دشـمن، بـدنش را غـارت کرده حرمتش را نگه نداشـته و یک سوی دیگراین دختران تو هستند که دشمن آنها را به عنوان اسیر به اسارت می‌برد.

نفاق؛ دومین علت رویارویی در کربلا

مقدمه

بحث دربارهٔ ادامهٔ علت‌های رویارویی کوفیان و کسانی که در کربلا در مقابل امام حسین علیه السلام صف‌آرایی کردند، بود. یعنی اینکه چه عوامل و ریشه‌هایی موجب این صف‌آرایی عظیم در مقابل امام حسین علیه‌السلام شد؟ چرا بعضی‌ها به سادگی دعوتشان را فراموش کردند؟ چرا باتوجه به اطلاعی که از طریق نامه، گفتار، پیک و نیز از طریق حرکت امام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا پیدا شد، افراد کمی امام را یاری کردند؟

عامل دیگری که بسیار قابل توجه است، نفاق است، نفاق و منافق یکی از خطراتی است که در هر زمانی می‌تواند جامعه را به انزوا بکشاند و جامعه را دچار بحران کند. نفاق در بستر جامعهٔ دینی شکل گرفته ودر جامعهٔ کفر شکل نمی‌گیرد؛ چون کفر است. در مکه تا وقتی پیغمبر آمد، نفاق وجود نداشت؛ اما در مدینه نفاق وجود داشت. پیچکی که دور درخت می‌پیچد، هیچ‌وقت و در بیابان خشک نمی‌روید؛ چون جایی که دورش بپیچد، وجود ندارد در جایی می‌روید که درخت باشد، اگر دور گلی بپیچد، آن را خشک می‌کند. نفاق در جامعهٔ دینی شکل می‌گیرد؛ چون منافق می‌خواهد خودش را در قالب دین و دینداران جا بزند؛ بنابراین نفاق همیشه در بستر جامعهٔ دیندار و جامعه‌ای که اعتقادات مذهبی دارد، خود را عرضه می‌کند.

نگرانی پیامبر از منافقین

امیرالمؤمنین در نامهٔ ۲۷ نهج‌البلاغه که به محمدابن‌ابی‌بکر نوشته است، می‌فرماید: پیغمبر گرامی اسلام به من فرمودند: یاعلی! «إنِّی لَما أخافُ عَلَی أُمّتی مؤمناً وَلَا مُشرِکاً أمّا المُؤمِنُ فَیمنَعُهُ اللهُ بإیمانِهِ وَأمَّا المُشرِکُ فَیقمَعُهُ اللهُ بِشرْکِهِ»؛ من نه از مؤمن بر امّتم خوف دارم و نه از مشرک؛ چون مؤمن تعهد دارد و مشرک به واسطهٔ شرکش از بین می‌رود. «وَلَکِنِّی أخافُ عَلَیکُمْ کُلَّ مُنافِقِ» ؛ من از چیزی که بر امتم می‌ترسم، منافق است؛ چون نه مثل مؤمن، اعتقادش قوی است و نه مثل مشرک، با صراحت انکار می‌کند. به گونه‌ای عمل می‌کند که عوام‌فریبی می‌کند و انسان‌های نادان را دنبال خودش می‌کشد.

ویژگی منافقین مقابل پیامبر

قرآن کریم به پیغمبر می‌فرماید: «تو با دو دسته منافق مواجه بودی، یک عده منافق‌هایی که بیرون از مدینه بودند«وَمِمَّن حَوْلَکُمْ»؛ منافقان، افرادی بودند که در مدینه نبودند، خارج از مدینه بودند؛ اما پیغمبر:«وَمِنْ أهْلِ المَدینَهِ مَرَدوا عَلَی النِّفاقِ»؛ در مرکز اسلام و در مدینه منافق وجود دارد «لا- تَعْلَمُهُمْ»؛ پیغمبر تو هم آنان را نمی‌شناسی! از نظر ظاهری خیلی عجیب است. علم غیب پیغمبر و اطلاعات غیرعادی یک بحث دیگر است.«نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»، ما آنها را می‌شناسیم و ای پیغمبر! ما آنان را دو عذاب می‌کنیم؛«مَرَّتَینِ» ؛چرا؟ چون اینها هم منافق‌اند، هم خودشان را در مرکز مدینه بین مسلمان‌ها مخفی کرده‌اند، خطر اینها بیشتر است. آیات زیادی در قرآن دربارهٔ نفاق آمده، برای اینکه خطر نفاق به گونه‌ای است که در هر زمانی ممکن است.

نفاق عبدالله ابن ابی

عبدالله ابن أبَی یک انسان منافق و از رؤسای منافقین است، نوشته‌اند بین شخصی از مهاجرین و انصار بر سر برداشتن آب از چاه اختلاف پیش آمد، مهاجری به صورت این شخص انصاری یک سیلی زد، عبدالله ابن أبی منافق گفت: اکنون کار مردم مسلمان مکه به جایی رسیده است که با ما درگیر می‌شوند، اگر به مدینه برسیم، همهٔ آنها را از مدینه بیرون می‌کنیم؛ «لَئِنْ رَجَعْنا إلی المَدینه لَیخْرِجَنَّ الْأعَزُّ مِنْها الأذَلِّ» ؛ زیدبن‌أرقم که یک بچهٔ هفت، هشت ساله بود، این سخنان را شنید، نزد پیغمبر آمد ،جریان را گفت، پیامبر، عبدالله ابن ابی را احضار کرد، فرمود: تو این حرف را زدی؟ گفت : حرف من را که آدم بزرگی هستم، قبول نمی‌کنید،

حرف این بچه را قبول می کنید؟! پیامبر دیدند ممکن است درگیری بیشتر شود، فرمودند: حرکت کنید.
ظاهر قضیه این بود که عبدالله‌ابی فکر کرد که شاید حضرت به نفع او رأی دهد. زیدبن‌ارقم خیلی ناراحت شد. وقتی مدینه رسیدند، زیـد ابن ارقم به خانه رفت، در را به روی خودش بست، گفت من از خانه بیرون نمی‌آیم، من دروغ نگفتم و حقیقت را گفتم. اتفاقاً آیـهٔ هشـتم سورهٔ منـافقون نازل شـد: پیغمبر! زیـد درست می گویـد، عبـدالله‌ابن‌ابی گفت: «لَئِنْ رَجَعْنا إلَی المَدینَه»؛ اگر ما به مـدینه برگردیم «لَیُخْرِجَنَّ الْأعَزُّ مِنْها الأذلَّ»؛ آنهـا را بیرون می کنیم. پیغمـبر فرمـود: به زیـدابن‌ارقم بگوییـد بیایـد. وقـتی آمـد به او فرمود: ناراحت نباش، خـدا تو را تصدیق کرد. [بالاترین تصدیق این است که خدا انسان را تصدیق کند] . بعد هم پسر عبدالله‌ابن‌ابی گفت: اجازه می‌دهید من با پدرم برخورد کنم؟ پیغمبر فرمود: نه، با او مدارا کن. البته بعد از نزول این آیه او خیلی زنده نماند و مُرد.
بعـد از پیغمبر اکرم این جریـان نفاق به شـکل‌های مختلف شـروع شـد. همان‌گونه که بیان شـد منافق، خودش را در هر زمانی با نوع جریانات تطبیق می‌دهد؛ در صـفین قرآن را بالای نیزه می‌بردند، در شهادت عمار یاسر ورق را برمی گردانند و امیرالمؤمنین را مقصر جلوه می‌دهند و در قضیه صلح امام حسن علیه السلام، با خریدن فرماندهان.

نفاق عمرسعد و یزیدیان

در کربلا هم مردمی که آمده بودند، عده‌ای از آنان را به نام دین به آنجا کشیده بودند، عمر سعد می گفت: یا «خِیلَ الله»، ای لشکر خدا، لشکر خود را «خیلَ الله» می‌نامید.
لشـکر خـدا، حسین را بکشـید، بهشـت در انتظـار شـماست، بهشـت پـاداش شـماست. امـام صـادق علیـه السـلام اشـک می‌ریخـت، می¬فرمود: حسین ما را به اسم دین کشتند. وقتی سر از بدن اباعبدالله جدا شد، صدای الله اکبر لشکر دشمن بلند شد.
«جاءُوا بِرَأسِکَ یَابنَ بِنْتِ مُحَمّد قَتَلُوا جِهاراً عَامِدِینَ رَسولاً
قَتَلُوکَ عَطشَاناً وَلَمّا یَرْقَبوا فِی قَتْلِکَ التَأوِیلَ وَ التَّنزِیلا
وَیُکَبِّرونَ بِأنْ قُتِلْتَ وَ إنّما قَتَلوا بِکَ التّکبیرَ وَ التَّهلیلا»
آنهـا مصـداق «الله اکبر»را کشـتند و «الله اکبر»گفتنـد. این جریـان نفاق است. امام حسـین علیه السـلام شب عاشورا یا روز عاشورا در یکی از خطبه¬هایش می¬فرماید: شمشـیرهایی روز عاشورا جلوی ما آمد که قرار بود این شمشیرها از ما حمایت کند، چون نوشته بودند حمایتت می¬کنیم. شمشـیرهایی علیه ما بیرون آمد که قرار بود این شمشـیرها محافظ ما باشد، قرار بود طرفدار ما باشد. نفاق این¬گونه است. در مجلس، یزیـد نشسـته بود، مردم هم نشسـته بودنـد و آیـهٔ قرآن می¬خواندنـد: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء» ؛خـدا خواست، ما این‌طور پیروز شویم- استناد به جبر- خـدا خواست ما پیش ببریم، خـدا خواست حکومت دست ما باشد.

سوء برداشت منافقین از کلمه اصلاحات

جریـان نفاق، بسـیار خطرناک است. قرآن می¬فرمایـد: «وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ»؛ به منافقین می¬گوینـد فساد نکنیـد، مردم و جامعه را به هم نریزیـد، «قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُون» ؛ می¬گویند چه کسـی گفته ما فاسد هستیم؟ ما مصـلحیم، می¬خواهیم جـامعه را درست کرده و آن را پیش ببریم؛ شـعار مصلح‌بودن متعلق به انبیـاست. از هرکس بـا هر گرایش و ذهنیتی و در هر شـغلی بخواهیـد اصـلاح تعریف کنـد، تعریف می¬کند. اگر به یک بنّا گفته شود می‌خواهیم این ساختمان اصـلاح شود، چه می¬گوید؟ می-گویـد: یعنی جلـوی نمش را بگیریـد، دیوارهـایش را رنـگ کنیـد، گـچ بگیریـد. اگر ماشـین را بـه تعمیرگـاه ببریـد، بگـویید می¬خواهم این را اصـلاح کنید، نمی¬گوید که چکش بیاورید تا آن را خراب کنم و از بین ببرم! اینکه اصلاح نیست، باید آن را

صاف کاری کرد، رنگ زد. اگر به یک معلم گفته شود می‌خواهیم این چهل دانش آموز را اصلاح کنی، می¬فهمد یعنی چه؛ یعنی هر نقطهٔ منفی و هر ضعفی دارند، رفع شود.

معنای واقعی اصلاحات

حضرت شعیب می¬گفت ما برای اصلاحات آمده¬ایم: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»؛ هر چقدر بتوانیم تلاش می کنیم، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّهِ» ؛اگر امام حسین علیه السلام در نامه¬ای به برادرش محمد حنفیه می¬گوید: «إنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ» ؛ من از خانه بیرون آمده‌ام تا جامعه را اصلاح کنم، یعنی چه؟ یعنی اگر رباخواری بود، او را بردارم، اگر رشوه بود، آن را بردارم، اگر می¬گساری بود، آن را بردارم، اگر حاکم ستمگری چون یزید بود، او را کنار بزنم، اگر احکام و مبانی دینی و سنت پیغمبر زیر و رو شده بود، آنها را احیا کنم، «الا و انَّ السُّنَّهَ قَد اُميتَت وَ إنَّ البدعه قَد اُحيِيَت» ؛بدعت¬هایی که به دین اشاعه شده، آنها را حذف کنم، این معنای اصلاح است. قرآن می¬گوید این شعار، شعار پیغمبر ¬و امام است، هدف اسلام است. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُواْ»؛ به منافقین می¬گویند شما دارید فساد می کنید و اوضاع را به هم می‌ریزید. ۱۵- ۱۴ نفر از اینها در لیلهٔ عقبه می‌خواستند پیغمبر را ترور کنند. در بسیاری از جنگ¬ها مثلاً در جنگ احد عبدالله ابن اُبی سیصد نفر را یک مرتبه از لشکر مسلمانان جدا کرد، – مسلمانان در جنگ احد هزار نفر بودند او سیصد نفر آنها را جدا کرد – و گفت ما می‌خواهیم از یک جبههٔ دیگر بجنگیم و همیشه لطمه زدند و «قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُون».

پس علت‌های رویارویی با اباعبدالله؛ نفاق سران، سکوت عوام، نفاق سردمداران، دنباله¬روی مقدس مابان، نفاق آگاهانه و عالمانهٔ تصمیم-گیران و دنباله‌روی ناآگاهانه و جاهلانهٔ مردم بود. این کار باعث شد که به سادگی لشکر کفر را لشکر خدا حساب کنند، برای کشتن امام حسین علیه السلام بشارت به بهشت بدهند، با شهادت امام «الله اکبر»بگویند، در مجلس یزید قرآن بخوانند و در صبح جمعه، خطیب یزید بلند شود به منبر برود و اعمال و کارهای یزید را توجیه کند.

علامت¬های نفاق

نفاق، خطر بسیار حساسی است و نشانه¬هایی دارد. ممکن است گاهی متوجه نباشیم و به علامت¬های آن مبتلا شویم، آن¬وقت اگر کسی به ما بگوید منافق، ناراحت می¬شویم؛ ولی نفاق علامت‌هایی دارد .

رسول خدا فرمود: سه چیز اگر در کسی وجود داشته باشد، منافق است

اشاره

؛ «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنافِقاً». حالا ممکن است منافق اعتقادی نباشد، منافق اخلاقی، اجتماعی باشد و خودش هم متوجهٔ نفاقش نباشد. «وَإن صَامَ وَ صَلّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ»؛ هر چند نماز بخواند، روزه بگیرد و بگوید من مسلمانم، او منافق است.

خلف وعده

اشاره

یک نشانه این است که فرمود: «إذا وَعَدَ أخْلَفَ»، منافق پیمان¬شکن است؛ یعنی وقتی قول می¬دهد، بدقولی می¬کند؛ پیمان

می¬بندد، وفای به عهد ندارد. شخصی خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: یابن¬رسول¬الله! خلاصهٔ دین را برای من بگویید؛ «أَخْبِرْنِی بِجَمِیعِ شَرَائِعِ الدِّینِ»؛ او می-خواست کلیّت و رئوس مطالبش را بداند. امام سجاد علیه السلام فرمود: خلاصهٔ دین سه کلمه است: «قَولُ الْحَقِّ وَ الوَفاءُ بِالعَهْدِ ¬وَالْحُکْمُ بِالْعَدْلِ» ؛ این است که انسان سخن حق بگوید و وفای به عهد و پیمان داشته باشد و عادلانه حکم کند و نظر بدهد. پس خلاصهٔ دین این سه محور است: عدالت¬مداری، حق¬مداری و وفای به عهد و پیمان.

انواع عهد و پیمان¬¬ها

ما چند نوع عهد داریم: عهد با خدا ، یک عهد با امام معصوم داریم، عهد با عالم، رهبر و ولی فقیه، عهد با مرجع تقلید ، عهد با پدر و مادر، و عهد و پیمانی که با دوستمان داریم، این¬ها مصداق عهد و پیمان است. خداوند می‌فرماید: من فردای قیامت، سایهٔ رحمتم را بر سر چند گروه قرار می¬دهم؛ جوانی که در جوانی بندگی کند؛ «شَابٌّ نَشَأَ فِی عِبادَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ» ؛ اگر جوانی نگاهش به نامحرم افتاد، - خدا در قرآن می¬گوید به نامحرم نگاه نکنید،- و چشمش را به خاطر خدا بر هم گذاشت، این وفای عهد با خداست. اگر ندای حرام را شنید، لقمهٔ حرامی را دید، صدای حرامی را شنید، صحنهٔ حرامی را دید با اینکه توانش را هم دارد و می‌تواند گناه کند؛ اما گفت خدایا، تو در سورهٔ یاسین در قرآن گفتی: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ» ؛ ای انسان¬ها شما با من پیمانی دارید، روزی که به دنیا آمدید در گوشتان اذان گفتند، بالغ شدید، مسلمانید، نماز خواندید، فطرت پاک دارید؛ مگر با خدا پیمان ندارید که دنبال شیطان نروید؟ پس نگاه نکن، گوش نده، دست به طرف لقمهٔ حرام دراز نکن. حرکت‌های گناه¬آمیز را انجام نده. اگر ما یک آدم عادی دنبالمان کند، بعضی از کارها را انجام نمی-دهیم، عهد و پیمان با خدا که جای خود دارد.

داستان‌ها و شواهدی دربارهٔ عهد و پیمان

مورد اول: جوانی که مبتلا به گناهی بود، خدمت امام صادق علیه السلام آمد. آقا وجدانش را بیدار کرد – انسان بعضی از کارها را به خاطر خفته‌بودن وجدانش انجام می‌دهد – به او فرمود: اگر یک بچه¬ای تو را ببیند، آیا این گناه را انجام می¬دهی؟ - انسان خیلی از کارها را اگر یک بچه ببیند انجام نمی‌دهد. اگر یک پلیس ایستاده باشد، جای نامناسب پارک نمی‌کند، خیابان یک¬طرفه را نمی¬رود. انسان گاهی به خاطر وجود یک ناظر، قوانین را رعایت می¬کند و خلافش را کنار می¬گذارد- چرا؟ قرآن می¬گوید: «یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ» ؛ بعضی-ها از مردم می¬ترسند؛ اما از خدا نمی¬ترسند. گفت: نه آقا، خجالت می-کشم. فرمود: پس تو خدا را از یک بچه کمتر فرض کردی؟

در مقامی که کنی قصد گناه گر کند کودکی از دور نگاه

شرم داری، ز گنه درگذری پردهٔ عصمت خود را ندری

شرم بادت که خداوند جهان که بود واقف اسرار نهان

می¬کند بر تو نظر بی¬گناه و گاه تو کنی در نظرش قصد گناه

وفای به عهد مسلم بن عوسجه

مورد دوم: مسلم ابن عوسجه یک پیرمرد است که با حبیب¬ابن¬مظاهر به کربلا آمد. در روز عاشورا مسلم ابن عوسجه زودتر از حبیب شهید شد، با اینکه حبیب او را آورد- ایشان در بازار کوفه می‌رفت، حبیب ابن مظاهر روی شانه¬اش زد و گفت: مسلم بن عوسجه، دنبال چه می¬گردی؟ گفت: رنگ مو، حنا. پرسید: می‌خواهی چه کنی؟ گفت: محاسنم سفید شده، می¬خواهم رنگ

کنم، گفت بیا برویم، رنگی به این محاسنت بزن که تا تاریخ، تاریخ است بماند. فرزند پیغمبر به کربلا آمده و مستقر شده، بیا برویم به امـام حسـین علیه السـلام ملحق شویم، دنیـا را رهـا کن. حبیب او را برداشت و به کربلاـ آورد. مسـلم ابن عوسـجه زودتر از حبیب شهید شد، امام حسین علیه السلام بالای سر او آمد و این آیه را خواند: «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلا» . بعد حبیب می¬گوید: من به کنار مسـلم ابن عوسجه رفتم، امام حسین علیه السلام هم ایستاده بود. گفتم مسلم! من تو را آوردم؛ ولی تو زودتر از من به بهشت رفتی؛ ولی اگر درخواست و وصـیتی داری به من بگو. مسـلم چشمانش را باز کرد، به امام حسین علیه السلام اشـاره کرد و گفت: «فـانی اوصـیک بهـذا و اشـار الی الحسـین»؛ هر چه توان داری، در حمایت از این آقا دریغ نکن. این را گفت و جان داد.

وفای به عهد سعد بن ربیع

مورد سوم: شخصـی می¬گوید: در جنگ احد بالای سـر سـعدبن¬ربیع آمدم، دیدم دارد در خون خودش می¬غلتد، بدنش پر از خون است و جای شمشـیر و نیزه روی بدنش است، به او رسـیدم، گفتم: «یا سعد أنا رسول الله،»؛ من فرستادهٔ پیغمبرم. چشم¬هایش را باز کرد، خیلی خوشـحال شد. گفت: مگر پیغمبر زنده است. گفت: آری شـکرخدا، تو برای چه آمدی؟ گفتم: پیغمبر مرا فرستاده که آیا تو سفارشـی نـداری؟ گفت: بله، مبادا عهـد و پیمانی که در عقبه با پیامبر بستیـد، فراموش کنیـد. مبادا تا شـما زنده هستید، به پیغمبر گرامی اسـلام ضـربه و لطمه¬ای وارد شود. تو را درباره رسول¬الله سفارش می¬کنم. این را گفت و جان داد. به این وفای به عهد می¬گویند، به این وفای به پیمان با امام می گویند.

کسانی هم نامه نوشـتند و امام را دعوت کردنـد؛ اما وقتی امام از آنها خواست که بیاینـد، نیامدند. توفیق، رفیقی است که به هرکس ندهنـدش. چطور می¬شود بعضـی¬ها این¬گونه توفیق پیدا می¬کنند که در کنار ابا¬عبدالله، کنار پیغمبر ¬و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌مانند و جان می-دهند!

وفای به عهد یاران علی در جمل

مورد چهارم: وقتی ابن¬سوهان در جنگ جمل بر زمین افتاد، امیرالمؤمنین بالای سـرش آمد و فرمود: زید سفارشـی نداری؟ گفت: یـا امیرالمؤمنین، سـفارشم این است که این خون¬هـا را از روی چهرهٔ من پاک نکنیـد تا علامت این باشـد که من به عهـدم با شـما عمل کردم . پای عهدم با شـما ایسـتادم و زیر قولم نزدم. به این عهد با امام می¬گویند. حالا ما چگونه سـر پیمانمان با امام زمانمان هسـتیم؟ این¬قـدر می گوییم یـابن¬الحسن، یـابن¬الحسن، و اظهـار ارادت می¬کنیم، همـهٔ مـا می¬دانیم که پنج‌شـنبه و دوشـنبه پرونـده‌های ما را خـدمت امام زمان می¬برنـد، در این مورد روایت داریم. همهٔ ما می‌دانیم که در پایان هر ماه، نامه¬های اعمال ما را به دست امام زمان می¬دهند. حالا واقعاً چقدر عملکردهای ما با رضایت آن حضرت منطبق است؟

خیانت در امانت

اشاره

پیغمبر فرمود: «وَإِذا اوْتُمِنَ خَانَ»؛ منـافق به امانت خیانت می¬کنـد. وقتی امانتی به او سپرده می¬شود، امانت‌دار نیست. حالا امانت چیست؟ امیرالمؤمنین علیه¬السلام می¬فرماید: «إنَّ عَمَلَکَ لَیسَ لَکَ بِطُعْمَةٍ وَلَکِنَّهُ فِی عُنُقِکَ أمانَةٌ» ؛ هر کدام هر مسئولیتی دارید؛ طعمه نیست، در گردن تو امـانت است. خوشـا به حال آن مسئولی که خودش را با این کلام امیرالمؤمنین منطبق کنـد. امیرالمؤمنینی که وقتی انسـان با خودش تنها می‌نشـیند و نهـج¬البلاغه را باز می¬کنـد و به خطبه‌ها و نامه¬هایی که به فرمانـداران و مسـئولینش نوشته نگاه می¬کند، می¬بیند امیرالمؤمنین چقدر دردمندانه، مشکلات جامعه را نسبت به کارگزارانش و مسئولانی که خدمتگزار

بودند، یادآور شده است.

امیرالمؤمنینی که وقتی سودهٔ حمدانی پیش معاویه آمد و دربارهٔ او گفت:

صلَّی الإلَهُ عَلَی رُوحٍ تَضَمَنَها قَبرٌ فَأصبَحَ فیهِ العَدلُ مَدفوناً

قَد حَالَفَ الحَقَّ لَا یَبغِی بِهِ بَدَلاً فَصَارَ بِالحَقّ وَ الإیمانِ مَقرُونا

درود بر آن کسی که وقتی به قبر وارد شد، عدالت هم با او مدفون شد. معاویه گفت: چه کسی را می‌گویی؟ گفت: علی بن ابی طالب. زیارت امین الله، یادگار امام سجاد علیه¬السلام است، این زیارت را زمانی امام سجاد علیه السلام خوانده که قبر امیرالمؤمنین مکشوف نبوده، امام مخفیانه کنار قبر می¬آمد، بالای سر قبر امیرالمؤمنین در بیابان¬ها می‌ایستاد و این زیارت را می¬خواند. در آن زیارت می¬خوانید: «السَّلامُ عَلَیکَ یَا أمینَ اللهِ فِی أرضِهِ»؛ یا علی! تو امانتی، (امین الله)، به تو که امانت خدایی، خیانت شد، امام حسین علیه السلام، امین الله است.

ناهمخوانی سخن با عمل

علامت دیگر نفاق هم این است که فرمود: «وَ إذا حَدَّثَ کَذَب» ؛ منافق حرف و عملش دو تاست، سخن که می‌گوید، دروغ می¬گوید. عملکردش با آنچه می¬گوید، تناسب ندارد. قرآن کریم می¬فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آَمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُون» ؛ بعضی¬ها وقتی جنگ بدر تمام شد، خیالشان راحت شد که جنگ تمام شده، آمدند و گفتند: یا رسول الله! حیف که ما نبودیم، اگر بودیم جانمان را فدا می‌کردیم، زمانی نگذشت که جنگ احد شروع شد. حضرت فرمود: حالا بیایید، جنگ جنگ است فرقی نمی¬کند. گفتند: نه، منظور ما جنگ اولی بود، آن چیز دیگری بود. این را گفتند و نیامدند. آیه نازل شد: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُون»؛ چرا حرفی می¬زنید که وفادار نیستید و پای آن نمی¬ایستید؟

خلاصه بحث

پس علامت¬های منافق: منافق پیمان‌شکن است، منافق خائن به امانت و سخن و ¬عملش باهم منطبق نیست. قرآن می¬گوید: «غَلیظَ القَلبِ» است. قساوت دارد، تحت تأثیر واقع نمی¬شود، حرف حق را نمی¬پذیرد. منافق چند چهره عمل می‌کند، از جبههٔ حق می¬ترسد. منافق در هر زمانی مثل بوقلمون و بلدرچین خودش را با شرایط تطبیق می¬دهد. نفاق در داخل جامعهٔ دینی شکل می¬گیرد و خطر بسیار بزرگی است که جامعهٔ زمان پیغمبر از مدینه به آن مبتلا شد و تا صفین، جمل، نهروان و کربلا ادامه یافت. در کربلا هم به خاطر نفاقی که سران داشتند، لشکریان عادی و عوامی که دنباله¬رو بودند، گول این نفاق را خوردند، کار به آنجا رسید که پسر پیغمبر خدا، حضرت اباعبدالله را آن¬گونه مظلومانه به شهادت رساندند.

خدایا به عظمت امام حسین قسمت می¬دهیم به همهٔ ما توفیق کسب ایمان، خلوص و توفیق انطباق عمل با گفتارمان را عنایت بفرما.

دلایل وقوع حادثه کربلا

مقدمه

در رابطه با علت‌های رویارویی و مقابلهٔ آن جمعیت انبوه با امام حسین(ع)، این سؤال مطرح است که چرا اکثریتی که کنار جناب

مسلم بود، تبدیل به اقلیت؛ بلکه تبدیل به هیچ شد و ایشان تنها ماند؟ چه شد که این دعوت‌های متعدد از امام حسین(ع) نتیجهٔ عکس داد و دعوت به مبارزه و شمشیر شد؟! چه شد افرادی، به سادگی حاضر شدند امام حسین(ع)، اصحاب و فرزندانش را به شهادت برسانند؟ یا حداقل تماشا کنند، یا سکوت کنند؟

اهمیت ریشه‌یابی حوادث تاریخی

ریشه‌یابی این علت‌ها خیلی مهم است، امروزه این بحث‌ها برای جوان‌ها و خانواده‌ها مفید است. این یک بحث اخلاقی، قرآنی و تربیتی است. هیچ حادثه‌ای با آن شرایطی که اتفاق افتاده، دوبار تکرار نمی‌شود. هر حادثه‌ای یک ظرف زمانی و یک ظرف مکانی دارد؛ در هر زمان و مکانی که اتفاق افتاده، بار دیگر با همان شرایط و عین آن تکرار نمی‌شود؛ اما حوادث تاریخ، علی‌رغم این تکرار، عین آن امکان‌پذیر نیست؛ اما مشابه به آن تکرار می‌شود. به قطار نگاه کنید، هر واگنی که از جلوی ایستگاه می‌گذرد دیگر گذشته؛ اما واگن بعدی که می‌آید، مثل همان است. حالا مسافرانش فرق می‌کنند، افرادی که در این کوپه‌ها نشسته‌اند، متفاوت‌اند. مهره‌های تاریخ عوض می‌شود، مسافرانش عوض می‌شود، شخصیت‌هایش عوض می‌شود؛ اما اصول و قواعدی که بر تاریخ حاکم است، با اندکی تفاوت عین هم هستند. تاریخ تکرارپذیر است. واقعاً چرا جامعهٔ ارزشی نبوی تبدیل به جامعهٔ ضد ارزشی اموی شد؟ هنوز نیم قرن از رحلت پیغمبر نگذشته بود که جامعهٔ ارزشی نبوی تبدیل به جامعهٔ ضد ارزشی اموی شد. همه چیز رفت و برعکس شد و یک تغییر صد در صد ماهوی اتفاق افتاد، علت چیست؟ من برای شما چند مثال می‌زنم که چگونه در تاریخ انسان‌های خوب کنار زده شدند؟ چگونه در تاریخ پاک‌دامن‌ها حذف شدند؟

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: فرعون یک زمامدار فاسد بود؛ «إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِین» ؛ پس فرعون که زمامدار بود، اما مردم: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ» ؛ مردم هم قدرت تحلیل نداشتند و فرعون آنها را در جهل نگه داشته بود و نمی‌گذاشت قضایا را بفهمند. این یک معادله است، نتیجهٔ این دو چه شد؟ فرعون زمامدار فاسد و مردم، جاهل بدون اطلاع؛ این دو یک نتیجه داد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» ؛ موسی مجبور شد شبانه از شهر و از بین مردم «خائفانه» فرار کند و بیرون برود. چرا موسی از جامعه خارج شد؟ چون وقتی آن زمامدار فاسد با این مردم جاهل با هم جمع شدند، نتیجه‌اش «خَرَجَ»؛ خروج موسی است.

حضرت صالح شتر را به عنوان معجزه برای قومش آورد، گفت: «هـذِهِ ناقَةُ اللهِ»، این شتر، علامت خداست. همهٔ موجودات متعلق به خدا هستند؛ ولی شما می دانید یک چیزهایی مستقیم به خدا نسبت داده شده؛ مثلاً مسجدالحرام را می‌گوییم خانهٔ خدا، ماه رمضان را می‌گوییم ماه خدا، حسین را می‌گوییم خون خدا؛ والا بقیهٔ مسجدها هم مال خداست، بقیهٔ ماه‌ها هم ماه خداست، اگر چیزی را به طور مستقیم به خدا نسبت می‌دهند، دلیل بر اهمیت زیاد آن است. گفت: « هـذِهِ ناقَةُ اللهِ» ؛ این شتر نشانهٔ خداست. چه کردند؟ «فَعَقَرُوها» ؛ شتر را پی کردند و کشتند. نتیجه چه شد؟ عدم تأثیرگذاری دعوت صالح.

اما قوم لوط؛ فرشته‌های خدا شب به خانهٔ لوط آمدند، مردم جمع شدند، گفتند اینها را بیرون کن؛ «أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ». لوط فرمود: چرا بیرونشان کنم، مگر چه کرده‌اند؟ گفتند: «إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُون» ؛ جرمشان این است که پاک‌دامن هستند. نتیجهٔ آن حرکت، بیرون‌کردن پاک‌دامن‌ها شد.

به قصه یوسف نگاه کنیم؛ نتیجهٔ حسادت، جهل و غفلت برادران چه شد؟ «اقْتُلُواْ يُوسُفَ» ؛ بیایید برادرمان را بکشیم.

حال شما دقت کنید از خارج‌شدن هابیل از صحنه، تا به شهادت رسیدنش توسط قابیل، همین‌گونه تاریخ را ورق بزنید خارج‌شدن موسی، توطئهٔ ترور یوسف، توطئهٔ پی‌کردن شتر صالح، توطئهٔ خروج متطهرها از میان قوم لوط، همهٔ اینها مثل واگن‌هایی هستند که آنها را به هم بسته‌اند، فقط مهره‌ها و مسافرانش عوض شده‌اند، تاریخ را جلوتر بیاییم، به حوادثی مانند حادثهٔ کربلا می‌رسیم به گونه‌ای این مسیر ادامه یافت که این جمعیت انبوه مقابل اباعبدالله علیه السلام ایستادگی کردند.

دلایل مقابله و رویارویی با امام حسین علیه السلام

امام حسین نامه‌ای به مردم کوفه نوشت که خیلی مهم است. اموی‌ها و دیگرانی که بعد از پیغمبر بر سر کار آمدند، چهار کار عمده انجام دادند، اینها را توضیح داده و بعد به نامه امام حسین می پردازیم. آن چهار کار عبارتند از: ۱- ولایت‌ستیزی، ۲- دین‌ستیزی، ۳- عدالت‌ستیزی، ۴- تقدس‌زدایی. در هر جامعه‌ای با هر شرایطی و در هر زمانی این چهار آفت پیدا شود، همان قضایا تکرار می‌شود. مگر در همین کشور شیخ فضل الله نوری بر سر دار نرفت؟ مگر شهید ثانی و شهید اول با آن وضع به شهادت نرسیدند؟ مگر زیدبن علی‌بن الحسین، حُجربن‌سکیت، میثم تمار کشته نشدند؟ پروندهٔ شهادت که با کربلا بسته نشد. اموی‌ها چهار کار عمده انجام دادند که اینها هر جا باشد، همین نتیجه را می‌دهد، خارج‌شدن خوب‌ها و شهادت پاکان و دین‌دارها.

ولایت‌ستیزی

اشاره

اولین کاری که اموی‌ها کردند گفتند: امامت را کنار بزنیم، ولایتی که پیغمبر این همه روی آن کار کرده بود؛ در غدیر، در حدیث منزلت در خانه‌اش، نه اینکه مطرح شد. مطرح‌شدن آن از خانهٔ پیغمبر شروع شد؛ یعنی از روزی که پیغمبر دعوتش را شروع کرد، امامت علی را هم مطرح کرد. اما حالا- با این ولا-یت مبارزه کردند. از ماجرای سقیفه، آن‌قدر این مسئله را کمرنگ کردند که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «فَوَ اللهِ مَا زِلْتُ مَدفوعاً عَنْ حَقّی مُسْتَأثراً علیّ منذُ قَبَضَ اللهُ نَبیّهُ صل الله علیه و آله حَتّی یَومِ النَّاسِ هَذَا» ؛ بعد از رحلت پیغمبر تا کنون حقّ من غصب شد — و تا روزی که حضرت به شهادت رسید- آنها ابتدا امامتی را که رکن دین است، در جامعه قطع کردند. مبارزه با ولایت و امامتی که امیرمؤمنان علیه‌السلام دربارهٔ آن می‌فرماید: «بِنَا فَتَحَ اللهُ وَبِنَا یَخْتِمُ وَبِنَا یَمْحُوا اللهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِت» ؛ با ما بشناسید و خدا را با ما عبادت کنید.

اهمیت زیارت جامعه

زیارت جامعهٔ کبیره از امام هادی(ع) است، چرا امام هادی این زیارت را تعلیم کرده است؟ چرا امام هادی با این کلمات بلند ائمه را ستوده است؟ زیارت جامعهٔ کبیره، یک دوره امام شناسی است. می‌خواهد بگوید اگر کسی امامش را نشناخت و حجت خدا را نشناخت، خدا را نشناخته است، چرا امام حسین(ع) در روز عاشورا این‌قدر می گوید من پسر پیغمبرم؟؛ «انا ابن رسول الله» من پسر علی‌ام، من پسر زهرای مرضیه‌ام، مدام تکرار می کند. آنها دیدند؛ اما وقتی غفلت انسان را بگیرد، چشم حق‌بین نباشد:

خشم و شهوت مرد را احول کند استقامت روح را بی بر کند

غفلت؛ عامل سقوط انسان

مولوی می گوید: مرغی می‌خواست کرمی را شکار کند. همهٔ حواسش متوجه این کرم بود، همهٔ توجهش به این بود که غذایش را به دست بیاورد و کرم را بخورد. یک گربه‌ای هم مراقب این مرغ بود، این مرغ آن‌قدر حواسش به این کرم بود که از گربه غافل بود، می گوید:

مرغکی اندر شکار کرم بود گربه فرصت یافت او را بربود

گربه از فرصت استفاده کرد و به راحتی هم مرغ و هم کرم را بلعید.

آکل و مأکول بودی بی خبر در شکار خود ز صیّادی دگر

عجیب است که انسان از خودش و توانمندی‌ها و استعدادهایش غافل می‌شود.

آدمی گنجینه سرّ حق است گر چه در بحر هوس مستغرق است

گنج کونین است ذات آدمی هست بی پایان صفات آدمی

محمدبن اشعث و عبدالله أذینب این گونه شدند؛ اما درس نگرفتند. بنابراین ابتدا ولایت‌ستیزی انجام شد که توانستند امام حسین(ع) را به شهادت برسانند. ولایت‌زدایی و امامت‌زدایی شد. امام حسین را به عنوان چهره‌ای که خودشان می‌خواستند معرفی کردند. امام در جامعه محدَّث است؛ با ملائک صحبت می کند، امام قدرت تکوین دارد، امام معصوم است، امام با رأی مردم انتخاب نمی‌شود. آن کسانی که می گویند مشروعیت امام با رأی مردم است، نمی‌دانند امامت یعنی چه؟ رأی مردم برای امام مشروعیت نمی‌آورد.

ولایت‌ستیزی منصور دوانیقی

صفوان‌بن‌یحیی می گوید: من از جعفرابن‌محمداشعث پرسیدم: که چرا تو امام صادق را قبول داری؟ چرا شیعه شدی؟ پدرت آدم خوبی نبود، علت اینکه تو پیرو امام صادق شدی و شیعه‌بودن را شیوهٔ خودت قرار دادی چیست؟ گفت: می‌دانی قصه چیست؟ روزی منصور دوانیقی پدرم، محمد اشعث را خواست.- البته این غیر از آن محمد ابن اشعث است- به او گفت. می‌توانی یک آدم قوی که کلاه سرش نرود و مأموریت مالی را بتوان به او واگذار کرد، برای من پیدا کنی؟ پدرم، دایی‌اش ابن‌مهاجر را معرفی کرد.

این دو پیش منصور دوانیقی رفتند، منصور دوانیقی پولی به ابن‌مهاجر داد و گفت: برایت یک مأموریت دارم، از بغداد به مدینه برو و سیّدهای حسنی و حسینی را پیدا کن، هر کدامشان را که دیدی یه مقداری از این پول را به آنها بده و یک رسید هم از آنها بگیر. —بعضی‌ها با این گونه کارها می‌خواهند پشتوانه‌ای برای خودشان درست کنند. دلش که به حال سادات و فرزندان امام نسوخته بود،- گفت: به آنها نگو که این پول را منصور داده است؛ چون اگر بگویی حتی یک نفر از آنها این پول را از تو قبول نمی کند. بگو من از شیعیان شما هستم و از خراسان می‌آیم، این پول هم پاک و مطهر است و خلاصه ماجرا را لو نده، من به این رسیدها نیاز دارم، حتماً از امام صادق(ع) هم این رسید را بگیر.

ابن‌مهاجر به مدینه آمد و برگشت و گزارش کارش را به منصور دوانیقی داد، گفت: منصور، هر سید حسنی و حسینی که دیدم، مقداری پول به او دادم و از او رسید گرفتم و کسی هم متوجه نشد. منصور گفت: رسید امام صادق(ع) کجاست؟ گفت: اما امام صادق، این یکی را قلم بگیر. حکم مأموریت ما را بده، این یکی نشد. منصور گفت: چرا نشد؟ او گفت: به مسجد پیغمبر رفتم، امام صادق داشت نماز می‌خواند، به محض اینکه نمازش را سلام داد، قبل از اینکه من بتوانم حرفی بزنم، برگشت رو به من کرد و گفت: پسر مهاجر! از خدا بترس. گفتم: آقا، پسر مهاجر کیست؟ من از شیعیان شما هستم، از خراسان می‌آیم. فرمود: دروغ می گویی، از نزد منصور می‌آیی، او این پول‌ها را به تو داد و گفت برو این کار را بکن و نگو پول‌ها را از کجا آورده‌ام. پیش من دیگر نمی‌توانی دروغ بگویی. بنابراین نتوانستم به آقا پول بدهم، بلند شدم و با شرمندگی از مسجد بیرون آمدم.

دقت کنید منصور چه گفت؟ بلند شد قدمی در اتاق زد، و گفت: ابن‌مهاجر، هر زمان در جامعه یک محدَّث وجود دارد؛ – نه محدِّث- یعنی کسی که با فرشته‌ها ارتباط دارد و از غیب خبر دارد، «وَإنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمدٍ مُحَدَّثنا الیَوْمَ»؛ امروز آن محدَّث در جامعه امام صادق(ع) است . منصور این را می‌فهمد، اما حبّ ریاست، جاه، مقام، خشم، شهوت، بخل و منیّت نمی گذارد درست عمل کند. بسیاری اوقات انسان می‌فهمد حق چیست؛ اما زیر بار نمی‌رود. قرآن می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» ؛ بعضی‌ها موسی را منکر شدند، با اینکه یقین داشتند پیغمبر است. «یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ» ؛ بعضی‌ها پیغمبر را مثل بچهٔ خودشان می‌شناختند؛ اما به او ایمان نیاوردند. اموی‌ها با دین رسول خدا چه کردند؟ اموی‌ها، چرا توانستند اکثریتی را مقابل اقلیت قرار بدهند؟ چرا توانستند به راحتی دور مسلم ابن عقیل را خالی کنند؟ چرا توانستند به این سادگی سر امام حسین(ع) را در کوفه بالای نیزه کنند؟ کوفه‌ای

که حداقل چند سال پایتخت و محل حکومت اسلام بوده است. چرا توانستند به راحتی این گونه این حوادث را بیافرینند؟ این نکته‌ای که بیان می‌شود، نیاز به چند جلسه دارد؛ ولی در یک جلسه خلاصه‌اش بیان می‌شود و آن این است که اموی‌ها چهار کار عمده کردند؛ ۱- ولایت‌ستیزی.

دین‌ستیزی

اشاره

اموی‌ها نگفتند نماز نخوانید؛ بلکه خود معاویه هم نماز می‌خواند، امام جماعت هم می‌شد. ولید نماز می‌خواند، امام جمعه هم می شد. نگفتند روزه نگیرید، معاویه گفت: کسی حق ندارد قرآن را تفسیر کند، بخوانید؛ ولی تفسیر نکنید. ابن عباس آمد و گفت: معاویه، آخر جلوی تفسیر قرآن را که نمی شود گرفت. گفت: چرا نمی شود؟ گفت: مردم می خواهند قرآن را بفهمند. گفت: اگر خواستند پیش ما بیایند، خودمان برایشان مفسر می گذاریم، فقط ابن عباس از تو نپرسند؛ چون اگر تو بخواهی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را تفسیر کنی، می گویی: علی. اگر بخواهی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را تفسیر کنی، می گویی: خانوادهٔ حضرت زهرا. تفسیر ممنوع است. اگر هم تفسیر خواستید، خودمان تفسیر می کنیم. امویان دین‌ستیزی کردند، کاری کردند که آن عنصر پلید با اینکه خودش آدم بدی بود، به بدی معاویه اعتراض می کند، پسرش می گوید: یک شب پدرم به خانه آمد، خیلی ناراحت بود، گفتم: پدر چه شده؟ گفت: این معاویه عجب آدم بدی است! گفتم: چرا؟ گفت: پیش او بودیم، صدای اذان بلند شد، ناگهان از جای بلند شد و گفت: من باید نام این پیغمبر را از این اذان پاک کنم! که گفته نام این شخص روزی پنج مرتبه کنار نام خدا باشد؛ اما نام ما نباشد. من باید این نام را دفن کنم.

معنای دین‌ستیزی

دین‌ستیزی، یعنی چه؟ یعنی دین را بی‌روح و بی‌محتواکردن. می گویند: دین روایت‌های مختلف دارد، تو هر چه دلت خواست، تفسیر کن. یعنی طرح نظریهٔ سکولاریزم، پلورالیسم، قرائت‌های مختلف از دین. بعد می بینید کسی پیدا می‌شود با کمال وقاحت می گوید: حضرت زهرا یک الگوی قدیمی بود، دنبال الگوی جدید بگردید. عجیب است! مگر عفت، تقوا، ادب و زهد قدیم و جدید دارد؟ چه کسی گفته احترام به پدر و مادر قدیمی است؟ چه کسی گفته عفت، حیا، شرم و تقوا قدیمی است؟ اینها قدیمی بردار نیست، حواسمان را جمع کنیم و حافظ ارزش‌ها باشیم.

سیره اهل‌بیت در برابر مصیبت‌ها

امام صادق(ع) وقتی مصیبتی برایش پیش می‌آمد عرضه می‌داشت: «اللهم لا تَجعَل مصیبتی فِی دینی» ؛ خدا را شکر که در دینم مصیبت پیش نیامد. اگر معدل فرزندمان دو نمره پایین بیاید، بیشتر ناراحت می‌شویم یا اگر دو روز نماز صبح او قضا شود؟ روی کدام‌یک بیشتر حساسیم؟

نتیجه دین‌ستیزی؛ شکستن زشتی گناه

دین‌ستیزی؛ یعنی روابط حرام را عادی جلوه‌دادن، زشتی گناه را شکستن. توجیه گناه و مبانی را زیر پا گذاشتن، اینها دین‌ستیزی است. ارتباط با نامحرم جایز، دست‌دادن به نامحرم، سخن گفتن غیرشرعی و سخن گفتن شهوت‌آمیز، این گونه ارتباط‌ها دین‌ستیزی

است؛ اینکه انسان دائم این اصول را تنزل بدهد، دائم روح دین را از آن بگیرد و زشتی آن را بشکند، وقتی زشتی‌اش شکست دیگر جلوی من و شما هم خجالت نمی‌کشد، پدرش هم که از کنارش بگذرد، کلامش را قطع نمی‌کند، ارتباطش را قطع نمی‌کند. دیگر از بزرگتر، از روحانی، از پدر و از مادر هم حیا نمی‌کند. زشتی بسیاری از گناهان به راحتی ریخته شده است. وقتی دین‌ستیزی شد، وقتی روح معنویت گرفته شد، زشتی گناه به راحتی ریخته می‌شود.

فتنه‌های بعد از رحلت رسول الله

امیرالمؤمنین می‌فرماید: وقتی این آیه نازل شد: «أَحَسِبَ النَّاسُ أن يُتْرَكُوا أن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُون» ؛ مردم فکر نکنید همین که به زبان و به کلام گفتید: ایمان آوردیم، کافی است، آزمایش می‌شوید. حضرت می‌فرماید: من خدمت پیامبر رفتم، عرض کردم یا رسول الله، این آزمایش‌ها چه وقت انجام می‌شود؟ «وَهُمْ لَما يُفْتَنُون». پیغمبر خدا فرمود: یا علی! این آزمایش‌ها بعد از من است. تا پیغمبر بود خیلی کارها را انجام نمی‌دادند. حتی منافقین نفاقشان را پنهان می‌کردند. قرآن می‌فرماید: «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ» پیغمبر! بعضی از افرادی که دور تو هستند، منافق‌اند، تو آنها را نمی‌شناسی. تا زمانی که پیغمبر بود تمام جنگ‌ها و اختلافات را مخفی کرده بودند. حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرماید: همین که پیغمبر از دنیا رفت، خار نفاق آشکار شد و معلوم شد که بعضی پیغمبر را نیز قبول نداشتند؛ اما از ابهت، عظمت و پایگاه مردمی او حساب می‌بردند. زمان پیغمبر گذشت، «ظَهَرَتْ حَسِيكَةُ النِّفاق» ؛ این نفاق‌ها آشکار شد – پیغمبر فرمود: یا علی! این فتنه‌ای که قرآن می‌گوید: « أَحَسِبَ النَّاسُ أن يُتْرَكُوا أن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُون»؛ این فتنه بعد از رحلت من است –. حضرت فرمود: علی جان، «السُّحْتُ بِالهَدِيَّهِ»؛ اسم رشوه را هدیه می‌گذارند. «وَالرِّبا بِالبَيْع» ؛ علی جان اسم ربا را بیع می‌گذارند. ربا می‌شود بیع، معامله، رسمی می شود و یا زشتی‌اش می‌ریزد. شبهات را وارد دین می‌کنند، این آزمایش‌ها پیش می‌آید، آن زمان دیگر هر کسی در غربال نمی‌ماند.

دنیای ممدوح و مذموم

اینجاست که می‌بینید با اینکه امام حسین(ع) آن همه به این طرف و آن طرف رفت، نامه داد، ملاقات کرد، فقط تعداد محدودی آمدند. وقتی پای جان و پای دنیا به میان آمد، همه کنار کشیدند. فرمود: «النَّاسُ عَبيدُ الدُّنيا وَالدِّينُ لَعِقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فإذَا مُحِّصُوا بِالبَلاءِ قَلَّ الدَّيّانونَ .

از این صحبت‌ها این‌گونه برداشت نشود که اسلام با دنیاداری مخالف است، خیر، اگر دنیا باعث حرکت و پویایی دین شود، نه تنها بد نیست، بلکه عالی است؛ اما اگر دنیا باعث شود خدا، دین، اعتقادات، حلال و حرام، خمس و زکات و همه چیز کنار برود و زیر پا گذاشته شود، به حرام‌بودن لقمه‌ای که می‌خورید اهمیت داده نشود، این دنیا بد است. لقمهٔ حرام نسل را به خطر می‌اندازد؟ سوار دنیا شو، امیر دنیا شو، نه اسیر و وابسته، مثل عمر سعد که برای حکومت ری و برای دنیا از دینش گذشت و به ری هم نرسید، به مال هم نرسید. می‌دانید چرا توانستند سی هزار آدم را در مقابل امام حسین(ع) جمع کنند؟ می‌دانید چرا ۱۸ هزار آدم در اندک زمانی دور مسلم را خالی کردند؟ برای اینکه چهار کار شد؛

۱– ولایت‌ستیزی

۲– دین‌ستیزی.

۳– تقدس‌زدایی

تقدس‌زدایی؛ یعنی اینکه مقدسات را کمرنگ کنیم. کعبه برای ما مقدس است، امام مقدس است، زیارتگاه مقدس است؛ تقدس‌زدایی؛ یعنی تقدس را از چیزهایی که برای ما مقدس است بگیریم و آنها را عادی کنیم.

۴- عدالت‌ستیزی

وقتی این چهار عامل در جامعه دست به دست هم داد، این حوادث آفریده می‌شود. امام حسین(ع) در نامه‌ای به که توسط مسلم بن عقیل به مردم کوفه فرستاده بودند، به این چهار علت اشاره می‌فرمایند: مردم کوفه! « من الحسین بن علی إلی المَلإ من المؤمنین و المسلمین ۱- فَلَعَمری ما الإمامُ إلا الحاکمُ بالکِتابِ»؛ امام کسی است که بر اساس قرآن حکم می کند؛ یعنی اول ولایتتان را درست کنید، ۲- الدَّآئِنُ بِدینِ الْحَقِّ»؛ امام می آید که دین را پیاده کند، پس مسئله دین را حل کنید، دین‌ستیز نشوید. ۳- «القائِمُ بِالقِسْطِ»؛ امام می‌آید که عدالت را پیاده کند، ۴- «الحابِسُ نَفْسَهُ عَلَی ذَلِکَ لِله» امام، فانی در خداست، تقدسش به تقدس و ارتباط با خداست.

چهار آسیب گفته شد: ولایت‌ستیزی، دین‌ستیزی، تقدس‌زدایی و عدالت‌ستیزی، این نامهٔ امام حسین(ع) که در تاریخ آمده است، چهار حرکت منفی در مقابل آن قرار گرفت. این خلاصهٔ بحث دربارهٔ علل رویارویی مردم با امام حسین(ع)بود، البته این رویارویی یک‌سری مسائل و عوامل اخلاقی هم دارد؛ مثل حب دنیا، غفلت، ترس و جهل که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته.

سومین علت رویارویی در کربلا؛ پیروی از شیطان

مقدمه

یکی از وظایفی که به عنوان یک انسان مؤمن، بر عهدهٔ ما است، شناخت دشمن و حربه‌های اوست. دشمن از هر راهی که وارد می‌شود، انسان باید راهکار مقابله و مانع‌شدن از نفوذش را پیدا کند. شناخت حربه‌های شیطان، دام‌ها و راهکارهایی که شیطان از آن راه بر افراد نفوذ می کند، خیلی مهم است. اگر ما اینها را نشناسیم، ممکن است ندانسته، جزء گروه شیطان شویم و از گروه حزب‌الله خارج شویم.

علت اهمیت شناخت شاخصه‌های حزب‌الله و حزب‌الشیطان

در قرآن سه مرتبه کلمهٔ حزب‌الله و سه مرتبه هم کلمهٔ حزب‌الشیطان آمده‌است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: حزب‌الشیطان خاسر و زیانکار است؛ اما حزب‌الله غالب و پیروز است. اگر انسان شاخصه‌های حزب‌الله و حزب‌الشیطان را نداند، ممکن است ناخواسته داخل حزب‌الشیطان شود، همان‌گونه که بعضی از کسانی که در کربلا بودند و با امام حسین(ع) جنگیدند، تبلیغات و کارهای اموی، تشخیص حق و باطل را برای آنها مشتبه کرده بود. بنابراین بعضی از اینها فکر می کردند، ثواب می کنند و کار خوب انجام می‌دهند، «هَذَا یَومٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُوأمیَّه» بعضی از اینها با «الله اکبر» گویی و ظاهر تدیّن این حرکت را انجام دادند.

هشدار قرآن پیرامون شیطان

در آیهٔ ششم سورهٔ فاطر خداوند متعال می‌فرماید: «إنَّ الشَیطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ»؛ شیطان دشمن است، این حرف خداست و برای اینکه حواس ما را جمع کند، می‌فرماید: «فَاتَّخِذوهُ عَدُوّاً»؛ شما هم او را دشمن بدانید و ناخواسته به دنبال او نروید. در ادامه می‌فرماید: شیطان با حزب و گروهش سعی می کند انسان‌ها را اصحاب سعیر و اصحاب جهنم سازد. قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَقَبِیلُهُ»؛ شیطان و نیروهایش شما را می‌بینند.

گفتگوی شیطان با حضرت یحیی(ع)

می گوینـد شـیطان زمانی با حضـرت یحیی گفتگویی کرد. شـیطان به او گفت: می‌خواهم تو را پنـدی دهم؛ تو زیاد غذا می‌خوری و همین توفیق نماز شب و عبادت با خضوع و خشوع را از تو می گیرد. می گویند حضرت یحیی(ع) بعد از این نصیحت و از این جمله، -چون خود دشـمن آمـد و راهکار را گفت- به شـدت غـذایش را کاهش داد و گفت: دیگر نمی گـذارم این مانع جلوی عبادتم را بگیرد. شیطان گفت: من هم دیگر تو را نصیحت نمی کنم.

ملاقات شیطان با حضرت نوح(ع)

بعـد از جریان طوفان نوح و بعد از اینکه طوفان نوح تمام شد، بسـیاری از گنه‌کاران و اهل عذاب و معصیت از بین رفتند. شـیطان با حضـرت نوح(ع) ملاقاتی کرد. امام صادق(ع) فرمود: شـیطان خیلی اصـرار کرد که نوح را نصـیحت کند. نوح گفت: تو به من ضرر نرسان، نصـیحت تو را نمی‌خواهم. گفت: من می‌خواهم مطالبی را به تو بگویم؛ چون تو به گردن من حق داری، کار من سبک شد، خیلی از اینها با این طوفان و سـیل از بین رفتند. شـیطان برای گفتن نصـیحتش اصـرار کرد، حضرت نوح گفت: بگو. گفت ای نوح، «إذا وجدنا ابنَ آدَمَ شَـحِیحاً أوْ حَریصاً أوْ حَسوداً أوْ جَباراً أوْ عَجولاً تَلَقّفناهُ تَلَقُّفَ الکُرّهِ فإذا اجْتَمَعَتْ لَنا هَذِهِ الأخْلاقُ سَـمّیْناهُ شَـیطَاناً مَریـداً الْخَبَرَ»؛ چنـد صـفت وقتی در فرزنـد آدم باشـد؛ بخل، حرص، عجله، حسادت و زورگویی- الشحّ؛ به معنی بخل است؛ ولی از بخل هم یک درجه بالاتر است. شحّ؛ بخل شدیـد است. بخیل فقط اموال خودش را نمی‌دهـد؛ ولی شـحیح اگر دیگران هم بدهنـد، ناراحت می‌شود؛ شاید خودش هم آن را مصرف نکند.

خطاهای شیطان در درگاه الهی

شیطان خودش از کم شـروع کرد؛ ولی به کم تمام نشـد. اولش به مسائل مادی توجه کرد و به مسائل معنوی توجه نکرد؛ گفت: من از آدم بهترم، من از آتش هسـتم و آدم از خـاک؛ امـا توجه نکرد که درست است آدم از خاک آفریـده شـده؛ ولی نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ روحِی یک روح خدایی را حمل می کند، یک جسم خاکی و یک روح متعالی را حمل می کند. شـیطان به بعد متعالی انسان توجه نکرد، به آن جنبـهٔ خاکی‌اش توجه کرد. در مرتبهٔ بعد تکبر ورزید و گفت: سـجده نمی کنم. در مرتبهٔ بعد ـ نعوذ بالله ـ به خدا گفت: من بیشتر می‌فهمم، تو به من می گویی سجده کن؛ اما من بهترم، تو اشتباه می کنی و به همین ترتیب کفر ایجاد شد.

استدراج؛ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُون وقتی انسانی پله‌پله پایین می‌آید، به این می گویند استدراج؛ یعنی سقوط تدریجی. در مرحلـهٔ بعـد رانـده شـد و در مرحلـهٔ بعـد هم قسم خورد همه را گمراه می کنم. پنـج، شـش مرحله است: اول توجه به جنبـهٔ مـادی نه معنوی، بعـد تکبر، بعـد استنکاف از سـجده، بعـد همین‌گونه ادامه یـافت تـا رانده‌شـدن و اعتراض به علم و آفرینش خـدا و قسم به گمراهی بشر.

شیطان سـیاست گام به گام دارد، گاهی ناخواسـته انسان وارد گروه شـیطان شده، در دام شیطان می‌افتد. باید جلوی این گام‌ها را از راه خودش گرفت، انسـان بایـد ببینـد خطر و دشـمن از چه راهی وارد شـده، از همان‌جـا و به همان طریق مانع آن شود. اگر در یک انبار گندم سوراخ‌های موش پیدا شد، باید همان سوراخ را گرفت و اجازه نداد موش گندم‌ها را از انبار ببرد.

گرنه موش دزد در انبان ماست گندم اعمال چل‌ساله کجاست

پس در اول دفع شر موش کن بعد از آن در جمع گندم گوش کن

معنای هدایت متقین توسط قرآن

قرآن می‌فرماید: یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ اول پیرایش، بعـد آرایش، ابتـدا تخلیه و بعد تجلی. اگر در یک ظرف گِلی شـیر ریخته شود،

شیر هم گل‌آلوده می‌شود. به همین دلیل می‌گوید اول پاک و تزکیه کن. چرا قرآن در ابتدا می‌فرماید: ﴿ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِینَ﴾ ؛ این قرآن برای انسان‌هایی است که تقوا دارند، اصلاً قرآن آمده که خودش تقوا ایجاد کند، پس چرا اولین سخنش این است؟ به این دلیل که قرآن بر کسی می‌تواند اثر کند که در وجود او زمینهٔ پذیرش باشد. پیغمبر این همه برای ابوجهل قرآن خواند، خودش هم می‌گفت: انّی اعلم هو الصادق؛ من می‌دانم حق با پیغمبر است؛ ولی ایمان نمی‌آورم.

ابن‌ابی‌الاوجاع زندیق، کمونیست و دهری و مادی‌گراست. ـ دهری به کسانی می‌گفتند که خدا و قیامت را منکر بودند ـ او چند جلسه با امام صادق(ع) بحث کرد، در یک جلسه امام آن‌قدر زیبا با او بحث کرد که همهٔ راه‌هایی را که منجر به کفر می‌شد، بر او بست. راوی می‌گوید: وقتی رفت، گفتم: یابن رسول‌الله، فکر کنم او امروز مسلمان شود. آقا فرمود: او کافر می‌میرد، او کور است، خوب گوش می‌دهد؛ ولی توجه و گیرایی ندارد. چشم ظاهری دارد، امام را می‌بیند؛ اما تأثیر نمی‌پذیرد.

کینه و عدم ترحم، حربه شیطان

اگر گام‌های شیطان را نشناسیم، شاید به آن مبتلا شویم. یک گام شیطان، کینه است، ﴿إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَن یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء﴾. سعی کنیم با برادر، فامیل، آشنا، پدر، مادر، دوست، کینه نداشته باشیم، قهر نباشیم و اختلاف نداشته باشیم. خداوند متعال در سورهٔ حجرات می‌فرماید: ﴿فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ﴾؛ رابطه‌تان را با هم خوب و اصلاح کنید، ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُون﴾ ؛ تا رحم خدا شامل حالتان شود. اگر شما به هم رحم نکنید، از خدا توقع رحم نداشته باشید. امیرمؤمنان فرمود: «یَا نُوفُ ارْحَمْ تُرْحَمْ» ای نوف! رحم کن، از دیگران بگذر تا خدا از تو بگذرد. مردم از هم بگذرید، تا خداوند شما را مورد لطف قرار بدهد. یک گام شیطان کینه و دیگری تزیین گناه است؛ یعنی شیطان گناه را زیبا جلوه می‌دهد.

سومین گام شیطان، فرصت‌سوزی

گام دیگر شیطان تسویف است. تسویف؛ یعنی فرصت‌سوزی، یعنی از دست‌دادن وقت، امروز و فردا کردن.

خاربن در قوت و برخاستن خارکن در سستی و در کاستن

مگر انسان می‌داند که حتماً پیر می‌شود و فرصت پیدا می‌کند. تازه اگر فرصت هم پیدا شود، این فرصت جوانی و نوجوانی پیدا نمی‌شود. انسان‌های زیادی هستند که اکنون برای از دست رفتن فرصت‌های جوانی خود تأسف می‌خورند، اینها برای ما عبرت است. حضرت علی(ع) فرمود: «إیّاکم و تسویف العمل»؛ بپرهیز از اینکه تسویف و فرصت‌سوزی کنی و کارت را به آینده موکول کنی. شما به قیام کربلا توجه کنید، چه افرادی فرصت را از دست دادند! شاید قصد همهٔ آنها هم بد نبود؛ اما انسان گاهی ناخواسته فرصت را از دست می‌دهد.

طرماح بن حکم

طرماح ابن حکم یکی از اصحاب امام حسین(ع) است. او در همین مسیری که امام به سوی کربلا ـ و کوفه می‌رفت، با حضرت ملاقات کرد. ظاهراً این اتفاق در همان روزهایی است که حرّ ابن یزید ریاحی لشکر امام را محاصره کرده‌بود. وقتی طرماح با چند نفر آمدند، حر به امام عرض کرد اینها باید به کوفه برگردند. امام فرمود: اینها لشکر من هستند و با من هستند. گفت: نه آقا، اینها با شما نبودند، اینها الان آمدند و پیوستند. امام فرمود: فرقی نمی‌کند اینها با من هستند، کاری با آنها نداشته باش. جلو آمدند، امام از یکی از آنها پرسید: از کوفه چه خبر؟ عرض کرد: یابن‌رسول‌الله، قیس ابن مصهر ـ قیس مثل مسلم، نمایندهٔ امام در کوفه بود ـ سفیر شما شهید شد. امام فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ»؛ بعضی‌ها رفتند،

بعضی‌ها منتظر رفتن هستند. بعد دستانش را بالا آورد و عرضه داشت: «اللهم اجمَع بیننا و بینَهُم»؛ خدایا ما را هم به اینها ملحق کن، بین ما و بین این شهدا؛ یعنی قیس و دیگران اجتماع قرار بده تا ما به هم ملحق شویم. بعد دربارهٔ اوضاع کوفه از آنها سؤالاتی کرد. آنها پنج، شش نفر بودند، همهٔ آنها ایستادند، اما طرماح گفت: آقا، من در کوفه کارهایی دارم، می‌روم، برمی گردم. رفت، امام فرمود: زود بیا، یک وقت جا نمانی. گفت: چشم آقا برمی گردم. ـ به امام‌حسین(ع) علاقه‌مند بود، انسان خوبی هم بود، می‌خواهم عرض کنم معلوم نیست فرصت‌سوزی حتماً با قصد سوء همراه باشد. گاهی فرصت‌ها ناخواسته از دست می‌رود. ـ رفت، وقتی برگشت، امام حسین(ع) شهید شده بود، زمانی رسید که دیگر خبر شهادت امام حسین(ع) منتشر شده بود و طبق این نقل تاریخی نتوانست به امام بپیوندد.

قدرت تغییر منش در جوان

هشام ابن حکم یک جوان است که تازه موی بر صورتش روییده. وی امام صادق(ع) را اصلاً قبول نداشت، چند جلسه آمد و خدمت امام صادق(ع) نشست و با دیدن امام عوض شد، مرید شد.

اگرهم جوان یک ناسازگاری دارد، سطحی است، عمیق نیست و زود کنار می‌رود. بعضی آهن‌ها وقتی یک لایه زنگ روی آن می‌نشیند، می‌شود زود آن را زدود؛ ولی بعضی آهن‌ها تا چکش می زنی یا روی آن دست می گذاری، فرومی‌رود، اگر به این مرحله رسید، دیگر مشکل است، کاری کنی یک‌جا خودش را نشان می‌دهد. جوان لایه‌های سطحی را زود می‌تواند کنار بزند. اسلام بن‌بست ندارد.

امام حسین(ع) فرمود: تنها کوچه‌ای که بن‌بست است، کوچهٔ گناه است. فرمود کسی که بخواهد از کوچهٔ گناه به هدفش برسد، نمی‌رسد و آخر آن بن‌بست است، انتهای کوچهٔ گناه محدود است. مگر این‌گونه نبود؟ مگر عمرسعد از کوچهٔ گناه به حکومت ری رسید؟ مگر خولی و سنان به هدفشان رسیدند؟ انتهای کوچهٔ گناه، بن‌بست است؛ اما اسلام بن‌بست ندارد.

امیدبخش‌ترین آیه قرآن

زمانی امیرالمؤمنین بین اصحابشان نشسته بودند، فرمودند: اصحاب من! به نظر شما امیدبخش‌ترین آیه در قرآن چیست؟ «ما اَرجَحَ آیَه فِی القرآن؟» همهٔ آیات قرآن نورانی است؛ اما بعضی آیه‌ها کلیدی است. به تعبیر علامه‌طباطبایی، قُرر آیات است و شاه کلید را به دست انسان می‌دهد. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین من بگویم؟ آقا فرمود: بگو، گفت: آیهٔ إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء؛ خدا هر گناهی را می‌بخشد، غیر از شرک، فقط شرک را نمی‌بخشد. آقا فرمودند: این آیه گسترده است؛ اما امیدبخش‌ترین آیه نیست. فرد دیگری گفت: یا امیرالمؤمنین من عرض کنم؟ آیه وَمَن یَعْمَلْ سُوءًا أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِیماً؛ هرکس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را غفار و رحیم خواهد یافت. مولا فرمود: این هم آیهٔ گسترده‌ای است؛ ولی امیدبخش‌ترین آیه نیست. شخصی گفت: آیه قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ؛ ای بندگان من که بر خویش اسراف کردید، از رحمت خداوند مأیوس نشوید؛ چون یأس از گناهان کبیره است؛ مولا فرمود: این هم خوب است؛ ولی آیه مورد نظر نیست. شخصی گفت: یا امیرالمؤمنین این آیه وَالَّذِینَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ ؛ هر کسی فاحشه‌ای، کار ناسزایی انجام داده، استغفار کند، خدا او را می‌بخشد. فرمود: همهٔ اینهایی که می گویید آیاتی گسترده است، پیام دارد؛ اما امیدبخش‌ترین آیه در قرآن این است: وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّیْلِ؛ نماز بخوان، در صبح، مغرب و عشاء إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ؛ نماز بخوان که این نماز سیئات را میبرد و میشوید.

اهمیت نماز در جلوگیری از ارتکاب گناه

زمانی جوانی در مدینه گناه می‌کرد، مردم آمدند به پیغمبر گفتند: او معصیت می‌کند. پیامبر فرمود: آیا نماز می‌خواند یا نه؟ گفتند: بله، نماز هم می‌خواند؛ ولی گناه هم می‌کند. [گاهی این گونه است که نمازخوان هم گاهی ممکن است خطا کند.] پیغمبر فرمود: اگر نماز می‌خواند، دست از خطا برمی‌دارد؛ چون خدا در قرآن گفته: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ ؛ نماز جلو فحشا و منکر را می‌گیرد. اگر نماز می‌خوانیم و فحشا و منکر هم مرتکب می‌شویم، اشکال در نمازمان است، باید آن را درست کنیم. بر همین اساس است که می‌گویند نماز جماعت بخوانید. این مسجدها انقلاب ما را ایجاد کرد و عاشورا، هیئت‌ها و دسته‌جات، نظام ما را حفظ کرد.

جبران فرصت‌سوزی‌ها

اگر گفتند تسویف بد است؛ یعنی فرصت‌سوزی بد است. در نقطهٔ مقابلش هم، جبران خوب است. جبران، بستگی به نوع گناه دارد، شخصی غیبت کرده بود، پیش پیغمبر آمد و گفت: یا رسول‌الله! من خجالت می‌کشم به طرف بگویم غیبتت را کردم، ـ «یا رسولُ الله ما کفّارةُ الاِغتیابِ»؟ فرمود: «تَسْتَغْفِرُ لِمَنِ اغْتَبْتَهُ کَمَا ذَکَرْتَه» برای کسی که غیبتش را کردی، دعا کن، برای او طلب آمرزش کن.

روایت است بعضی‌ها در صحرای محشر ورشکست می‌شوند، چگونه؟ وقتی پروندهٔ اعمالشان را به آنها می‌دهند، می‌بینند خیلی عالی است؛ نماز، قرآن، مسجد، زیارت عاشورا، همه چیز داخل پرونده است؛ ولی می‌بینند یک صف طولانی منتظر این آقاست. از فرشته‌ها می‌پرسند این صف با من چه کار دارد؟ ما که کارنامه‌مان را گرفته‌ایم، اجازه بدهید برویم. می‌گویند اینها حق‌الناس است. انسان در گرفتاری، از کوچک‌ترین درخواست نمی‌گذرد. یک وقت وضع انسان خوب است، ممکن است از خیلی چیزها بگذرد؛ ولی وقتی گرفتار می‌شود، اگر صد تومان هم از کسی بخواهد به سراغش می‌رود، می‌گوید ندارم، گرفتارم. می‌گویند شما غیبت ما را کرده‌اید، پس ثواب نمازت مال من است، ثواب روزه‌ات مال آن یکی، ثواب حج، مال این. ثواب اعمال او را می‌گیرند، او نگاه می‌کند، می‌بیند ورشکست شد، پرونده خالی شد، دیگر هم هیچ‌کس زیر بغلش را نمی‌گیرد. می‌گویند: قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا ؛ برگرد، اگر می‌توانی دوباره از آن دنیا سرمایه بیاور؛ ولی دیگر امکان بازگشت نیست.

چگونگی جبران گناه‌های مختلف

امام صادق(ع) فرمود: اگر مخفیانه گناه کردی، مخفیانه ثواب کن؛ «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِی السرِّ»؛ کسی گناهی کرده، هیچ‌کس هم خبر ندارد، «فَلیَعمَل حَسَنَةً فِی السرِّ» ؛ به‌طور سرّی صدقه بده، جبران سیئهٔ سرّی، حسنهٔ سرّی است؛ اگر آشکارا گناه کردی، حسنهٔ آشکار انجام بده، اینها همه جبران می‌کند. پیامبر فرمود: چهار چیز سیئات را تبدیل به حسنات می‌کند؛ «أرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِيهِ وَکَانَ مِنْ قَرْنِهِ إلَی قَدَمِهِ ذُنُوباً بَدَّلَها اللّهُ حَسَناتٍ»آنها چه هستند؟

۱ـ «الصِّدْقُ»؛ راست‌گفتن، خدا از انسان راست‌گو خوشش می‌آید؛ چون خدا خودش مظهر صدق، سلام و امنیت است.

۲ـ «وَالحَياءُ»؛ شرم، اگر کسی حیا داشته باشد، خداوند گناهانش را می‌بخشد و سیئاتش را از بین می‌برد و به جای آن حسناتش را می‌نویسد.

۳ـ «وَحُسْنُ الخُلْق»؛ خوش‌اخلاقی، انسان دلش می‌سوزد برای کسانی که نمازشان، روزه‌شان، کمک کردن‌شان، دینشان خوب است؛ اما با زن و بچه‌شان خیلی بد اخلاقند و بد برخورد می‌کنند. این اخلاق بدشان به آن اعمال خوبشان لطمه می‌زند.

۴ـ «وَالشُّکر» ؛ شکر نعمات را به‌جا آوردن؛ یکی از مواردی که اصل جبران در آن است.

راه سرعت گرفتن به سوی بهشت

بـه این آیه دقت کنیـد: ﴿سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾چقـدر زیبـاست! انسـان بایـد این را تابلو کنـد، تا هر روز در خانه بخوانـد. «سَارِعُواْ»؛ بدوید و بشـتابید. کجا بشـتابیم؟ چه می‌دهند که بشـتابیم؟ ﴿سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ بشـتابید خدا می‌خواهد شما را ببخشـد، بعـد از آن چه می‌شود؟ «وَجنّه»؛ می‌خواهـد بهشت را هم به شـما بدهد، بهشت هم که چیز کمی نیست. «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ»اصـلاً نمی‌توان تصور کرد، چگونه بشـتابیم که برسیم؟ قرآن وسیله‌اش را معرفی می‌کند، ﴿أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ یک وسیله‌اش تقواست. وسیلهٔ دیگر چیست؟ ﴿الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء﴾ انفاق است، چه در حال دارابودن و چه نداری.

راه‌های مختلف انفاق

ممکن است کسـی بگویـد من که چیزی نـدارم، چگونه انفـاق کنم؟ پاسـخ این است که انفـاق همه‌اش به داشـتن مال نیست، گاهی انسان سـخنش را انفاق می‌کنـد، گاهی آبرویش را برای کسـی گرو می‌گـذارد، گاهی دو ساعت وقت می‌گذارد، دعوای دو نفر را حل می‌کنـد، گاهی بین پـدر و پسـری که با هم اختلاف دارند، دوستی برقرار می‌کند، گاهی جوانی را در مسـیر درست می‌کشاند. خداوند می‌گوید: ﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾ ؛ از هر چه به شـما داده‌ایم؛ به یکی بیـان داده‌ایم، به یکی آبرو داده‌ایم، گـاهی یک نفر می‌تواند زمینهٔ ازدواج صد جوان را در فامیل فراهم کند. این چقدر ثواب دارد! روایت است بالاترین شـفاعت در مورد ازدواج جوان‌هاست. این کارهای باارزشـی است که می‌توانـد ما را بالا ببرد و رشـد دهـد. فکر نکنیم ثواب؛ فقط حج، زکات، عمره و زیارت است، آنها هم در جای خود ارزشمند هستند، ثواب دارند؛ اما گاهی غافل هستیم که اطرافمان کار ثواب زیاد است. فرمود: ﴿سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾؛ بشتابید. خدایا با چه مرکبی بیاییم؟ ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾

۱ـ متّقی باش، گناه نکن؛

۲ـ ﴿الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء﴾؛ انفاق کن، چه داری و چه نداری.

۳ـ ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾؛ وقتی عصـبانی شدی، خشـمت را کنترل کن. خدا می‌گوید من خشـمم را در مقابل تو کنترل می‌کنم، وقتی که تو بنـدهٔ من هستی، عصـبانی شـدی، خودت را کنترل کردی، فحش نـدادی، ناسـزا نگفتی، من که خـالق تو هسـتم، من هم تو را می‌بخشم.

بالاترین اثر کظم غیظ

یک زمان آدم می‌ترسد، مقابله نمی‌کند. این کظم غیظ نیست؛ چون اگر توان داشت فحش می‌داد و ناسـزا می‌گفت؛ اما وقتی انسان در اوج قدرت به خاطر خدا خشمش را فرو ببرد، خدا می‌گوید بندهٔ من، خشمت را کنترل کردی، من هم خشمم را کنترل می‌کنم و رحمتـم را شامـل حـالت می‌کنم. ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ ؛ مردم را ببخش، کینه‌هـا را کنـار بگـذار، اختلاف‌هـا و جدایی‌ها را کنار بگذار. اگر تو عفو کردی، من خدا که خالق تو هستم، تو را عفو می‌کنم.

سلیمان صرد خزاعی

وقتی قضـیهٔ کربلا تمام شـد، سـلیمان ابن صـرد خزاعی بعضـی از مردم کوفه را جمع کرد و گفت: بدکاری کردید ـ البته مردم کوفه کسانی نبودند که در کربلا با امام حسـین(ع) جنگیده بودند، آنها فقط ایشان را یاری نکرده بودند، وإلّا با امام‌حسین(ع) بودند؛ علت اصـلی آن هم این بود که خیلی ترس و وحشت در آنجا حاکم بود، ابن‌زیاد واقعاً راه‌های خروجی کوفه را بسته بود و اجازه نمی‌داد

خیلی‌ها بیاینـد ـ گفت: می‌دانیـد شـما چه کار کردیـد؟ شـما کاری کردید که مردم در زمان موسـی با گوسالهٔ سامری کردند، رفتند گوساله‌پرست شدنـد. اگر می‌خواهیـد نجات پیـدا کنیـد، راهش ایـن اسـت، همـان چیزی کـه موسـی بـه آنهـا گفـت. وقـتی که گوساله‌پرست شدند، موسی گفت: إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ برگردید، گوساله را کنار بگذاریـد. سـلیمان ابن صـرد خزاعی گفت: مردم، مَثَل ابن‌زیاد و یزیـد، مثل گوسالـهٔ سامری است، اگر می‌خواهیـد از همین‌جا برگردید و توبه کنید و این گوساله‌پرستی را کنار بگذارید. او در کوفه انقلاب کرد و قیام توابین را راه انداخت، بسیاری از آنها هم شهیـد شدنـد. در مدینه هم این قیام راه افتاد، پسر حنظلهٔ غسیل‌الملائکه بعد از قضیـهٔ کربلا، سال ۶۲ یا ۶۳ در مـدینه انقلاب کرد، خیلی هم شهید دادند.

بعـد از قضیـهٔ کربلاـ انقلاب‌هـای متعـددی راه افتاد که اغلب آنها هم براساس همین اصل جبران بود، تصـمیم گرفتنـد خطایی را که کرده‌انـد جبران کننـد، بتواننـد پاسخ‌گوی خطایی که کرده‌انـد باشـند؛ گرچه همیشه جبران، نتیجه‌بخش نیست، گاهی ممکن اسـت جواب ندهد.

گاهی فرصت خیلی از دست رفته؛ ولی در عین حال بهتر از ادامـهٔ مسیر خلاف است. خداونـد متعال می‌فرماید: از هر کجا برگشتید به سود شماست وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ؛ هر که در زندگی‌اش انابه و بازگشت باشد، هدایت می‌شود.

مسلمانی نخیرق یهودی

یک یهودی در اوج جنگ احـد، خـدمت پیغمبر آمـد، گفت: یا رسول الله، من می‌خواهم مسـلمان شوم، آقا فرمود مسـلمان شو و او مسـلمان شد و به پیامبر گفت: یا رسول الله اجازه می‌دهی من به میدان جنگ بروم؟ فرمود: برو، به میدان آمد و شهید هم شد، از آن مسـلمانانی اسـت کـه نمـاز نخوانـد و روزه نگرفـت؛ چـون اصـلاً فرصـت پیـدا نکرد، مسلمان شـد و بعـد هم شـهید شـد. در تـاریخ مسلمان‌هایی داریم که فرصت انجام سایر اعمال را پیدا نکردند، به دلیل اینکه در اوج حوادث از دنیا رفتند.

مسلمان شدن راهب مسیحی

در جنگ صـفّین هم همین‌گونه بود، یک راهب مسـیحی در مسـیر راه با امیرالمؤمنین ملاقات کرد و خدمت آقا شهادتین را گفت و مسـلمان شـد، از امیرالمؤمنین پرسـید: آقـا کجـا می‌رویـد؟ فرمودنـد: به نبرد و مقـابله بـا دشـمن می‌رویم. عرض کرد: من هم بیایم؟ حضرت فرمودند: بله. او به جنگ آمد و در جنگ صفین شهید شد.

فرصت یابی ابوالحتوف و سعد در کربلا

بعضـی‌ها نقـل کرده‌انـد در کربلا، بعـدازظهر عاشورا وقتی که همـهٔ یاران امام شـهید شدنـد، امام‌حسـین(ع) فریاد زد: «هَلْ مِنْ ناصرٍ ینصُرُنی؟»دو جوان و دو برادر در سپاه ابن‌زیاد بودند؛ به نام‌های سـعد و ابوالحتوف. یکی از آنها به دیگری رو کرد و گفت: برویم به امام حسـین(ع) بپیوندیم، اغلب اصـحاب و بنی‌هاشم شهید شده بودند، تقریباً بعدازظهر عاشورا بود، خود امام‌حسین(ع) مانده بود، آن لحظه‌ای بود که یار می‌طلبیـد. مجلسـی نقل کرده و دیگران نیز دارنـد که این دو بعـدازظهر عاشورا آمدنـد، به امام حسـین(ع) پیوستند و شهید شدند. این‌گونه است، اگر کسی فرصت‌یاب باشد و اصل جبران را در زندگی‌اش پیاده کند، نتیجه‌اش این است.

خلاصه بحث

خلاصهٔ اینکه یکی از گام‌های شیطان، تسویف است؛ یعنی از دست‌دادن فرصت، شیطان سعی می‌کند زیباترین ساعات فرصت را از

شما بگیرد؛ یعنی جوانی، بعد وقتی سن انسان بالا رفت و جوانی‌اش گذشت تأسف می‌خورد؛ اما دیگر قابل بازگشت نیست.

روضه قاسم بن الحسن

یکی از کسانی که فرصت‌یاب بود، و از فرصت نوجوانی‌اش خوب استفاده کرد، قاسم ابن الحسن، فرزند امام‌حسن مجتبی(ع) است. چقدر این نوجوان آگاه است، چقدر بافهم و شعور است، نوجوانی که وقتی سه ساله بوده، پدر را از دست داده، ده سال هر چه نگاه کرده، عمویش امام حسین(ع) را دیده، امام حسین(ع) برای او مثل پدر بوده است. بالاخره یک بچهٔ سه ساله، تصویر روشنی از پدرش ندارد، پدر را در سه سالگی از دست داده و عمده تصویری که در زندگی‌اش به عنوان مربی خودش می‌شناسد، اباعبدالله(ع) است. شاید یک دلیل اینکه برای امام حسین(ع) سخت بود که به او اجازه بدهد، همین است. در روز عاشورا وقتی پسر خود امام حسین(ع)، علی اکبر آمد، اصلاً امام حسین(ع) تأمل نکرد، بلافاصله فرمود: برو؛ اما وقتی این نوجوان آمد؛ چگونه به او بگوید؟ عزیز برادر است، یادگار و امانت اوست.

می‌گویند دستش را جلو آورد، او را در آغوش خود گرفت. این عمو و برادرزاده شروع کردند در آغوش هم گریستن. قاسم خم شد، دست‌های عمو را بوسید، پاهای عمو را بوسید؛ «لَمْ يَزَل يَقبِّل يَتَقَبل رِجلَيه و يَدَيه» عموجان، تو را به خدا اجازه بده بروم. عموجان اجازه بده اسم من هم جزو کربلایی‌ها ثبت و ضبط شود. عمو چگونه به او اجازه بدهد؟ نوشته‌اند این دو آن‌قدر گریه کردند، «حتّى غُشِيَ عَلَيهِما»؛ تا آنکه هر دو به حالت غش روی زمین افتادند.

جان زهرا کربلایی کن مرا در ره قرآن فدایی کن مرا

ای عمو حق علی بت‌شکن دست رد بر سینهٔ قاسم مزن

عمو بگذار بروم، عمو دیگر تحمل ندارم. بعد اجازه گرفت و به میدان آمد. حُمَيدِ ابن مسلم می‌گوید: من ایستاده بودم، دیدم نوجوانی گریه‌کنان دارد می‌آید. گفتم خدایا چرا این نوجوان گریه می‌کند، حتماً ترسیده و صفوف دشمن او را به خوف واداشته؛ اما وقتی رجز خواند، دیدم نه، برای غریبی عمویش حسین گریه می‌کند، صدا زد:

ان تنكرونی و انا ابن الحسن سِبطُ النّبیّ المصطَفی و الموتمن

هذا حسین کاالاسیر المرتهن بین اناس لاسقوا صوب المزن

هر که مرا نمی‌شناسد، من یتیم امام حسن(ع) هستم، پدر من امام حسن(ع) و عمویم اباعبدالله است. این حسین فرزند فاطمه است که با او مانند اسیر برخورد می‌کنید. وقتی هم روی زمین افتاد و دشمن محاصره‌اش کرد، اباعبدالله به سرعت خودش را رساند. شروع کرد دشمن را دورکردن، «ساعدَ الله قلبك يا اباعبدالله»حسین عزیز بالای سر قاسم ایستاد «فاذا الحسين قائمٌ عَلی رأسه»، صدا زد: عزیز برادر، به خدا برایم سخت است که مرا صدا بزنی؛ اما نتوانم برایت کاری انجام بدهم. «يَعَزُّ وَاللهِ عَلَى عَمِّكَ أنْ تَدّعُوَهُ فَلَا يُجيبَكَ أوْ يُجيبَكَ فَلَا يُعُنَكَ أوْ يُعُنَكَ فَلَا يُغنِي عَنْكَ بُعداً لِقَومٍ قَتَلُوكَ» عمو، برایم سخت است که نتوانم برایت کاری انجام بدهم. شاید می‌خواهد بگوید عموجان، یک روز جلوی چشمم بدن پدرت را تیرباران کردند و نتوانستم کاری کنم، امروز هم بدن تو زیر سم اسبان است و دوست و دشمن دارند نگاه می‌کنند. حسین با عزیز برادر چه می‌کند؟ آیا مثل علی‌اکبر جوان‌ها را صدا می‌زند؟ یک وقت دیدند خم شد، قاسم را بلند کرد، به سینه چسبانید، «وضَعَ صدرَهُ علی صدره»

کاش نمی‌دید عمو پیکرت تا که برد هدیه بر مادرت

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکَمْ وَ أَنْفُسِکَمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکَمْ خَیْرٌ لَکَمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».